

مدیریت مشارکتی آب زیرزمینی؛ انتظارات و واقعیت‌ها



انديشكده تدبير آب ايران
انجمن بازرگاني، صنايع، معادن و کشاورزي كرهان



با حضور:

محمد حب وطن، سروش طالبی اسکندری، نادر علیزاده و مریم محمودی



میزگرد تخصصی

شماره (۲):

مدیریت مشارکتی آب زیرزمینی؛ انتظارات و واقعیت‌ها

فهرست مطالب

صفحه

عنوان

۱	سخن آغازین
۳	مقدمه
۱۱	بخش ۱: مدیریت مشارکتی (انواع، اهداف، تاریخچه و چشم‌انداز)
۲۱	بخش ۲: دستورالعمل مدیریت مشارکتی در طرح تعادل بخشی
۳۳	بخش ۳: اقدامات و تجربیات
۵۷	بخش ۴: موانع پیشرو (اقتصادی، اجتماعی، فرهنگی و ساختاری)

سخن آغازین

در پیشینه تاریخی آب در ایران می‌توان سوابق نهادهای مشارکتی مدیریت آب را بازشناسی کرد. تحولات صورت‌گرفته در یک صد سال گذشته (تشکیل دولت مدرن، اصلاحات اراضی، قانون ملی شدن آب و...) به تدریج از نقش مردم و نهادهای مردمی در مدیریت آب کاسته و دولت را به قدرت مایشاء در این عرصه بدل کرده است. از اواسط دهه ۱۳۷۰ تلاش‌هایی برای تقویت مجدد مشارکت بهره‌برداران آب کشاورزی در مدیریت آب (به سبب مواردی نظیر بار مالی فزاینده برای دولت...) صورت گرفت که موفقیت چندانی را به دنبال نداشته است.

در طرح احیاء و تعادل بخشی منابع آب زیرزمینی که در سال ۱۳۹۳ به تصویب شورای عالی آب رسید، مدیریت مشارکتی منابع آب زیرزمینی به عنوان نخستین پروژه از پروژه‌های ۱۵ گانه این طرح معرفی گردید. متعاقباً دستورالعمل‌هایی این پروژه با تشکیل کارگروه مشترکی از کارشناسان وزارت نیرو و جهاد کشاورزی در سال ۱۳۹۸ تهیه و پس از امضای وزرای دستگاه‌های مذکور جهت اجرا به دستگاه‌های مربوطه ابلاغ گردید. با این وجود تجربیات موجود، چشم‌انداز روشنی را پیشروی ما قرار نداده است. در میزگردی با حضور مسئولین و کارشناسان این حوزه به بررسی وضعیت مدیریت مشارکتی آب زیرزمینی؛ انتظارات و واقعیت‌های آن در ایران پرداخته شده است.

حاضرین در میزگرد:

۱. آقای دکتر نادر علیزاده (مشاور معاون وزیر در امور برنامه‌ریزی معاونت آب و خاک وزارت جهاد کشاورزی)
۲. آقای محمد حب‌وطن (مسئول گروه توسعه حکمرانی شرکت مدیریت منابع آب ایران)
۳. آقای سروش طالبی اسکندری (دبیر کارگروه سیاست‌پژوهی اندیشکده تدبیر آب ایران)
۴. سرکارخانم دکتر مریم محمودی (کارشناس پژوهش‌های اجتماعی و پژوهشگر اندیشکده تدبیر آب ایران)

دبیر میزگرد:

آقای مهندس سعید سلیمانی‌ها (دبیر کارگروه ارتباطات اندیشکده تدبیر آب ایران)

محورهای گفت‌وگو در این میزگرد عبارت بودند از:

۱. مدیریت مشارکتی آبهای زیرزمینی (اهداف و چشم‌انداز)،

۲. مدیریت مشارکتی در طرح احیاء و تعادلبخشی آبهای زیرزمینی،

۳. اقدامات و تجربیات؛ و

۴. موانع پیشرو (اقتصادی، اجتماعی، فرهنگی و ساختاری)

میزگرد مذکور در روز شنبه مورخ ۱۴۰۲/۱۱/۳۰ در اندیشکده تدبیر آب ایران برگزار شد.

مقدمه

دبیر میزگرد (سعید سلیمانی‌ها): با نام و یاد هستی‌بخش جلسه امروز را آغاز می‌کنیم. در ابتدا از قبول دعوت و تشریف فرمایی شما برای میزگرد امروز تشکر می‌نمایم. جهت آشنایی میهمانان گرامی با یکدیگر تقاضا دارم تا هریک از عزیزان مقدماً به معرفی خود بپردازند تا بنده هم در ادامه مختصراً توضیحاتی درباره شأن و رویه برگزاری این میزگرد خدمت شما عرض نمایم. آقای دکتر علیزاده اگر موافق باشید، با شما شروع نمایم. بفرمایید خواهش می‌کنم.

آقای دکتر نادر علیزاده:

بسم الله الرحمن الرحيم، الحمدالله رب العالمين. من ابتدای امر تشکر می‌کنم از مجموعه‌ی اندیشکده تدبیر آب به دو دلیل، یکی اینکه من از مطالب و نوشتارهای شما زیاد استفاده می‌کنم. ما خودمان مؤسسات تحقیقاتی زیادی را در بدنه وزارت جهاد کشاورزی داریم، ولی دسترسی به تمامی انتشارات و مستندات آنها شاید حتی برای خود من به راحتی میسر نباشد. ولی در اندیشکده اولاً کتاب‌ها و نوشتارها خیلی به روز هست... دوماً اینکه به راحتی می‌توانید به آنها دسترسی داشته باشید (بدون هیچ هزینه‌ای!) و آنها را دانلود نمایید. از این جهت واقعاً از مجموعه‌ی اندیشکده تشکر و قدردانی می‌کنم و بسیار خرسندم که یک چنین مجموعه‌ای وجود دارد و آن را افتخاری ملی می‌دانم. نکته‌ی دیگر هم نگاه و توجه به موضوعاتی است که به‌عنوان مسایل و چالش‌های اساسی کشور ما مطرح هستند و آن هم از سوی یک اندیشکده‌ای که زیرمجموعه‌ی اتاق بازرگانی هست، در حالیکه این انتظار مثلاً از دانشگاه‌ها، از مؤسسات تحقیقاتی زیرمجموعه‌ی نهادهای مطبوع ما و یا دوستان دیگر می‌رود. دست کم بنده و آقای مهندس حبوظن خیلی انتظار نداشتیم اتاق تا این اندازه موشکافانه موضوعات را در حوزه‌ی آب بررسی کرده و به آن بپردازد. این هم به نوبه خود جای تقدیر و تشکر دارد. و اما بعد.. عرضم به خدمت شما، اگر که بخواهم خودم را معرفی بکنم، می‌تونم اینگونه بگویم که دانشجوی مقطع دکترای توسعه کشاورزی دانشگاه تهران و کشاورز زاده‌ای هستم که حسب ضرورت کاری که برای بنده پیش آمد و علاقه‌ای که داشتم، سال ۱۳۷۵ وارد

وزارت جهاد سازندگی شدم و در ادامه حسب اقتضائات شغلی، به بحث‌های حوزه‌ی مشارکت ورود پیدا کردم. در آن مقطع جهاد سازندگی خیلی بیشتر به این مقوله می‌پرداخت. فرایند کاری بنده در ادامه به گونه‌ای پیش رفت که تقریباً از سال ۱۳۸۶ تا سال ۱۳۹۸ در رده‌های مختلف مدیریتی (از رئیس گروهی گرفته تا معاون دفتر) در حوزه بحث‌های نظام بهره‌برداری بخش کشاورزی فعالیت داشتم. از سال ۱۳۹۸ به این طرف هم در معاونت آب و خاک وزارت جهاد کشاورزی مشغول به فعالیت هستم. در حال حاضر نیز، مشاور معاون وزیر در امور بحث‌های برنامه‌ریزی معاونت آب و خاک وزارت جهاد کشاورزی اکثراً وقت‌ها مصدع دوستان می‌شوم. در خدمت شما هستم.

دبیر میزگرد:

با توجه به موضوع میزگرد امروز و با کسب اجازه از دوستان حاضر، لازم می‌دانم تا بنده نیز توضیحات مختصری را در خصوص جناب آقای دکتر علیزاده خدمت شما عرض نمایم. برای نخستین بار بنده نام آقای دکتر علیزاده را در دستورالعمل اول مدیریت مشارکتی در طرح تعادل‌بخشی مشاهده کردم. نام ایشان پس از آقای مهندس حقوقی (که معرف همه عزیزان حاضر در جلسه و صاحب نظران این عرصه هست) و در فهرست تهیه‌کنندگان دستورالعمل آمده بود. بعدتر هم که با آقای مهندس رئیس‌السادات (مدیر کل این حوزه در سازمان تعاون روستایی) صحبت کردم، نخستین فردی که ایشان برای گفت‌وگو در موضوع مدیریت مشارکتی به بنده معرفی کردند، آقای دکتر علیزاده بود. پس از اینکه دستورالعمل دوم مدیریت مشارکتی را نیز از آقای مهندس رئیس‌السادات دریافت و مطالعه کردم، متوجه شدم که آقای دکتر علیزاده این بار نیز نقش پررنگی در تدوین و تکمیل این دستورالعمل داشتند و به همین سبب جلسه امروز را فرصت مغتنمی دانستم تا از حضور ایشان بهره‌مند شویم. بسیار خوب، آقای مهندس حب‌وطن لطفاً شما هم خودتون رو معرفی بفرمایید.

آقای محمد حب‌وطن:

بنده هم به نوبه خودم از اینکه اندیشکده تدبیر آب ایران به بحث مهم مشارکت به ویژه مدیریت مشارکتی آب در ایران ورود پیدا کرده است. تشکر می‌کنم. محمد حب وطن هستم.

قریب به ۲۰ سال هست که در بخش آب وزارت نیرو مشغول به کار هستیم. پیشتر در مرکز مطالعات اجتماعی وزارت نیرو فعالیت داشتم و برای مدتی نیز سرپرستی این مرکز را عهده‌دار بودم و در حال حاضر مسئول گروه توسعه حکمرانی آب در شرکت مدیریت منابع آب ایران هستم.

آقای سروش طالبی اسکندری:

سروش طالبی اسکندری، دانشجوی رشته منابع آب در مقطع دکترا در دانشگاه تربیت مدرس هستم و از سال ۱۳۹۶ به عنوان پژوهشگر با اندیشکده تدبیر آب ایران همکاری دارم.

دبیر میزگرد:

آقای سروش طالبی معرفی خیلی مختصری از خودشون داشتند. اگر اجازه بفرمایید، من کمی آن را تکمیل نمایم. فعالیت‌های اصلی اندیشکده ذیل ۳ کارگروه سیاست پژوهی، ارتباطات و آموزش و ظرفیت‌سازی انجام می‌گیرد و مسئولیت اداره هر یک از این کارگروه‌ها بر عهده دبیر آن می‌باشد. آقای طالبی دبیر کارگروه سیاست پژوهی و از پژوهشگران اندیشکده می‌باشند که تاکنون چندین کار پژوهشی انجام داده‌اند. پژوهش اخیر اندیشکده در باب مدیریت مشارکتی منابع آب، تحت عنوان «گذار از مجن‌زدگی» که اخیراً منتشر و خدمت شما ارسال گردید، محصول تلاش مشترک ایشان و آقای دکتر جلال‌الدین میرنظامی بوده است. لازم به ذکر می‌دانم که پژوهش دیگری نیز در همین زمینه از ایشان با موضوع بررسی تجربه مدیریت مشارکتی آب در تازه آباد استان گلستان در نوبت انتشار قرار دارد.

خانم دکتر مریم محمودی:

مریم محمودی و فارغ‌التحصیل رشته جامعه‌شناسی در مقطع دکترا هستم. پایان‌نامه‌ام را در زمینه علل اجتماعی بحران آب کار کرده‌ام. از زمان انجام پایان‌نامه، همکاری خودم با اندیشکده را آغاز کردم و در حال حاضر هم نیز با همکاری اندیشکده به انجام پروژه‌های با موضوع مدیریت مشارکتی در حوزه آب اشتغال دارم و بسیار خرسندم از اینکه در خدمت دوستان هستم.

دبیر میزگرد:

بسیار عالی و ممنونم از شما. اگر اجازه بفرمایید، بنده مقدمتاً توضیحاتی را درباره چرایی برپایی نشست‌ها و میزگردهای اندیشکده و متعاقباً میزگرد امروز به صورت مختصر خدمت دوستان گرامی عرض نمایم. امسال تصمیم گرفتیم تا برنامه‌های کارگروه ارتباطات (اعم از میز گرد، نشست و ..) را حول موضوعات آثار پژوهشی (در شرف رونمایی) کارگروه سیاست پژوهی تنظیم نماییم. با توجه به اینکه برای ابتدای سال جاری رونمایی از پژوهشی در خصوص طرح تعادل بخشی آب‌های زیرزمینی و در ادامه نیز دو اثر پژوهشی با موضوع مدیریت مشارکتی آب برنامه‌ریزی شده بود، به این نتیجه رسیدیم که بهتر است بستر فعالیت‌های کارگروه ارتباطات بر خود طرح تعادل بخشی آب‌های زیرزمینی قرارگیرد. چرا که ذیل آن می‌توان هم به خود موضوع طرح و هم بحث مدیریت مشارکتی به عنوان یکی از پروژه‌های ذیل آن پرداخت. اتخاذ این رویه فرصتی را برای مستندسازی خود طرح تعادل بخشی نیز فراهم آورد. چون همانگونه که احتمالاً مستحضر می‌باشید، مستندات زیادی در خصوص این طرح، به استثنای دستورالعمل‌های تهیه شده و گزارش‌های مشاور راهبری طرح (دزآب) در خصوص پیشرفت برخی از طرح‌ها (که آنهم قابلیت دسترسی برای عموم ندارد)، وجود ندارد و کار خیلی منسجمی (مثلاً در مقایسه با کارهای طرح ملی سازگاری با کم‌آبی که یک سایت مختص به خود را دارد و بخش زیادی از اسناد آن جمع‌آوری و مستندسازی شده و دسترسی عمومی نیز بدان وجود دارد) در خصوص آن انجام نشده است. لذا، تلاش داشتیم تا از طریق انجام مصاحبه‌هایی با افراد دست‌اندر کار تهیه برنامه، دستورالعمل‌ها و مجریان طرح‌ها (که در حال حاضر به صورت گزیده مصاحبه‌ها در اینستاگرام اندیشکده تدبیر آب ایران منتشر می‌شود) تا اندازه‌ای به مستندسازی در این زمینه نیز بپردازیم. با این توضیح، در واقع میزگرد امروز را بایستی به نوعی ارزیابی فعالیت‌های مدیریت مشارکتی آب ذیل طرح تعادل بخشی و مقدمه‌ای برای رونمایی از اثر پژوهشی (فارغ از اینکه نشست آن امسال برگزار بشود یا خیر و یا اینکه رونمایی را در قالب برگزاری نشست داشته/نداشته باشیم) اخیر اندیشکده در موضوع مدیریت مشارکتی منابع آب نگریم. در دعوتنامه‌ای که خدمت دوستان ارسال شد، چهار محور اصلی برای گفت‌وگو پیشنهاد شده است. اگر که با موارد پیشنهاد شده موافق هستید، بحث را آغاز نمائیم. چنانچه نظری پیرامون موضوعات مذکور

دارید، می‌توانید بفرمایید تا در صورت موافق سایر حاضران، بدان‌ها بپردازیم. فقط این را اشاره نمایم که در خصوص محور موانع پیش‌روی مشارکت، برغم وجود ساختارهای مختلف، بررسی این موانع ذیل دسته‌های اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی، را از میان ساختارهای دیگر مناسب‌تر دیدم، چرا که سایر تقسیم‌بندی‌ها نظیر موانع در سطوح کلان میانی و خورد، از آن جهت که مثلاً بحث‌های فرهنگی را ذیل موانع خرد بررسی کرده بود (در شرایطی که در عمده تحلیل‌ها، این موانع به سبب طولانی‌بودن زمان برای اثرگذاری بر آن‌ها، همیشه جزو سطوح فوقانی و بلندمدت به لحاظ اثرگذاری قرار می‌گیرد)، دارای ابهاماتی بود. حالا چنانچه در خصوص محورهای گفت‌وگو برای جلسه امروز پیشنهادی دارید، تقاضا دارم که بفرمایند.

ضمناً اگر موافق باشید، جلسه هم به این صورت باشد که ابتدا جهت طرح دیدگاه‌ها درباره هر یک از محورها برای حاضران، زمانی در نظر گرفته شود و پس از آن، زمان کوتاهی نیز برای هر فرد در نظر گرفته شود تا اگر نسبت به مواضع و مطالب یکدیگر، نقطه نظر بخصوصی داشته باشند، آن‌ها را مطرح نمایند و سپس وارد محور بعدی بشویم و به همین رویه تا پایان میزگرد ادامه دهیم.

سعی می‌کنم تا محور نخست گفت‌وگو را با ذکر پاره‌ای توضیحات به شکل بهتری تشریح نمایم تا میهمانان حاضر، به تناسب به بیان نقطه‌نظرات و دیدگاه‌های خود در زمینه آن بپردازند. بر اساس پیشینه موجود در اسناد و مطالعات به نظر می‌رسد که هدف حاکمیت از طرح بحث مدیریت مشارکتی در موضوع آب‌های سطحی این بوده که مسئله تصدی‌گری را به دلیل بار سنگین هزینه‌هایی که به واسطه بهره‌برداری و نگهداری از شبکه‌های آبیاری بر دوشش قرار گرفته، به نوعی واگذار نماید. در زمینه مدیریت مشارکتی آب زیرزمینی، اگر به همان تقسیم‌بندی رایج در خصوص این منابع یعنی چشمه و قنات و چاه، پایبند باشیم، گمان می‌کنم که برای جلسه امروز شاید بتوانیم از چشمه و قنات (به دلیل وجود نظام‌های سنتی و عرفی بهره‌برداری از این منابع به دست خودشان و قدمت و پیشینه آنها و همچنین نقش اندک حاکمیت در مدیریت این منابع آبی) صرف‌نظر کرده و توجه خود را بیشتر به چاه‌ها معطوف نمائیم.

به نظرم عمده توجه دستگاه حاکمیت در بحث مدیریت مشارکتی منابع آب زیرزمینی هم معطوف به همین نوع از این منابع باشد. چه نگاهی در خصوص مدیریت مشارکتی و بهره‌برداری از چاه‌ها وجود دارد و چه اهدافی در این راستا توسط دستگاه‌های حاکمیتی دنبال می‌شود؟ می‌خواستم در این خصوص دوستان توضیح بفرمایند.

آقای دکتر نادر علیزاده:

در ابتدا لازم می‌دانم که به موضوعی اشاره داشته باشم. حقیقت امر این است که در سطح وزارتخانه‌های جهاد کشاورزی و نیرو افراد زیادی را سراغ ندارم که از اشراف لازم نسبت به این مقوله برخوردار باشند، چرا که عمده نگاه‌ها در حوزه آب بیشتر به مسائل فنی و جنبه‌های سخت‌افزاری آن معطوف بوده است. ما زمانی که تصمیم به تهیه دستورالعمل مدیریت مشارکتی آب گرفتیم، فقط چندین جلسه حول این مسئله برگزار شد که آیا بایستی مقوله توسعه مدیریت مشارکتی آب را به صورت مجزا برای منابع آب سطحی و زیرزمینی تعریف کنیم و یا اینکه به صورت یکپارچه (سطحی و زیرزمینی مطرح نباشد) دنبال نمائیم. پس از برگزاری جلسات مکرر به این نتیجه رسیدیم که نمی‌توان این دو را با یکدیگر تلفیق نمود. چرا که مسائل منابع آب سطحی با مسائل منابع آب زیرزمینی دو مقوله کاملاً متفاوتی هستند و به این نتیجه رسیدیم که این دو را باید جدا از یکدیگر ببینیم. به همین دلیل زمانی که شما دستورالعمل را مطالعه می‌کنید، مشاهده می‌کنید که دو شرح خدمات در آن وجود دارد. یک شرح خدمات برای توسعه مدیریت مشارکتی منابع آب سطحی و یک شرح خدمات هم برای توسعه مدیریت مشارکتی منابع آب زیرزمینی در نظر گرفته شده است. هنوز هم بر این باور هستم که این رویکردی که اتخاذ کردیم، رویکرد درستی بوده است. البته در کلان قضیه، وقتی در سطح حوضه آبریز بحث می‌کنید، شاید نگاه‌ها مقداری متفاوت باشد. اینکه مطرح می‌شود که ما باید به صورت یکپارچه بنگریم که این نگاه هم البته نگاه درستی هست و باید در آن سطح به نظرم به صورت کلان نگاه کرد.

در موضوع مشارکت یا توسعه مدیریت مشارکتی در ابتدا بایستی به لحاظ مفهومی، مقداری موشکافانه‌تر بحث نماییم. اگر شما دستوالعمل را دقیق مطالعه بفرمائید، متوجه خواهید شد که واژه‌ها با دقت و وسواس به خصوصی انتخاب و استفاده شده است. شاید باورش دشوار باشد، ولی بر روی کلیدواژه‌های مختلف با دوستان بحث‌های زیادی داشتیم که مثلاً این کلیدواژه اصلاً بیاد، نیاد .. و این دستوالعمل تا به نتیجه نهایی آن برسد، تقریباً نزدیک به یک سال و اندی زمان برد. اعتقاد ما بر این است که مقوله‌ی مشارکت را به شکل‌های مختلف و در مکانیزم‌ها و طرح‌های مختلف داشته‌ایم. در آب‌های سطحی عمدتاً در قالب بحث مشارکت مالی بوده و در خصوص منابع آب زیرزمینی و به ویژه قنوات که از یک پیشینه تاریخی برخوردار هستیم که البته این مورد همانگونه که شما هم اشاره داشتید، خیلی موضوع بحث این میزگرد نیست. اما آنچه که در این دستوالعمل مدنظر قرارداشت، این بود که مشارکت را چه در منابع آب‌های سطحی و چه در منابع آب‌های زیرزمینی به صورت فرایندی ببینیم. حال به چه صورت؟ باورمان بر این بود که چه در زمینه آب‌های سطحی و چه در مورد آب زیرزمینی مشارکت به این صورت نباشد که مردم را تنها در انتهای کار درگیر کنیم! بلکه از همان ابتدای کار یعنی از مرحله‌ی مطالعه، و در ادامه در مراحل مختلف طراحی، اجرا و در نهایت بهره‌برداری و پایش، مشارکت را درنظر داشته باشیم. یعنی اگر به دنبال مشارکت آگاهانه و فعالانه با یک فرایند جلب حداکثری در منطقه یا ناحیه بخصوصی هستیم، این فرایند بایستی به صورت کامل و شامل تمامی مراحل فوق‌الذکر باشد. اتفاقاً چنانچه به ادبیات جهانی در این مورد هم مراجعه داشته باشید، می‌بینید که مقوله مشارکت را به صورت تدریجی دنبال کرده‌اند، بدین معنا که مثلاً بحث مشارکت در زمینه آب‌های سطحی، در گام اول، تحت عنوان انتقال مدیریت آبیاری دنبال شده است. در آنجا نیز جلب مشارکت به تعبیری کم و بیش مشابه مطرح شده بود ولی مشارکت واقعی اتفاق نمی‌افتاد. دلیل این امر آن بود که سازه‌های آبیاری یا سامانه‌های آبیاری توسط دولت اجرا شده بود و فقط یک انتقال مدیریت از دولت یا به نوعی جابجایی وظایف و مسئولیت‌ها از دولت به نهادهای مردمی اتفاق افتاده بود. نقیصه کار به استناد ادبیات جهانی این بود که چون خود مردم از ابتدا (یعنی از پیدایش یک پروژه) در این مقوله نقشی نداشتند، بنابراین مشارکت آنها در انتهای طرح (در صورت پذیرش وظایف و مسئولیت‌ها)، از اثربخشی و پایداری لازم و کافی

برخوردار نخواهد بود. در دستورالعمل پروژه توسعه مدیریت مشارکتی طرح تعادل بخشی، این رویکرد را در پیش گرفتیم تا از جامعیت لازم برخوردار باشد.

نکته‌ی دیگری که در تهیه این دستورالعمل بر آن خیلی تأکید شده، اتخاذ نگرش یکپارچه به مقوله آب و زمین بوده است. جناب آقای مهندس حقوقی که فرد واقعاً فرهیخته و با سابقه‌ای در این مقوله محسوب می‌شوند و معرف حضور همه عزیزان حاضر در جلسه هم می‌باشند، تألیفات زیادی در حوزه‌ی نظام‌های بهره‌برداری کشاورزی دارند. ایشان تعبیر مناسبی در این زمینه دارند و این دو مقوله را به دو روی یه سکه تشبیه نموده‌اند. به بیان دیگر، شما نمی‌توانید در میدان و عرصه این دو را از یکدیگر جدا کنید. یعنی نمی‌توانید برای آبی که به داخل زمین کشاورزی و عرصه‌ی فعالیت یک کشاورز هدایت می‌شود، یک مدیریت داشته و برای بخش کشاورزی بهره‌مند از آن آب نیز یک ترتیب مجزا برای مدیریت داشته باشید. این یک عرصه واحد برای فعالیت کشاورزی محسوب می‌شود و بایستی یک مدیریت واحد برای آنها وجود داشته باشد.

ضمناً در تدوین اهداف در این دستورالعمل، به این مسئله نیز توجه داشتیم که اگر به دنبال بحث ارتقای بهره‌وری هستیم، ارتقای بهره‌وری آب، بدون توجه به بهره‌وری بخش کشاورزی چندان معنی‌دار نیست. جالب است بدانید که یکی از مؤسسه‌های تحقیقاتی جهاد کشاورزی (جناب آقای دکتر فریبرز عباسی، در زمانی که ریاست مؤسسه تحقیقات فنی - مهندسی را عهده‌دار بودند) در این زمینه پژوهشی به انجام رسانیده است. بر این اساس، خود نهاد آب در بهره‌وری آب کشاورزی ۳۴ درصد سهم دارد. بنابراین مابقی عوامل تاثیرگذار در ارتقای بهره‌وری را بایستی در حوزه‌ی بخش کشاورزی دنبال نمائیم. یعنی در حقیقت ۶۶ درصد از سهم ارتقای بهره‌وری در بخش کشاورزی به عواملی در بیرون بخش آب و سایر مؤلفه‌ها در این حوزه بازمی‌گردد. این‌ها از جمله مواردی بود که در تدوین دستورالعمل بحث‌های بسیاری درباره آنها صورت گرفت. هنوز هم اعتقاد دارم که نگاه تیم دست‌اندرکار تهیه این دستورالعمل نگاه خیلی خوبی بوده است. اگر چه شاید در حال حاضر نسبت به آن نقدهایی داشته باشم، اعتقاد دارم که مبانی کار درست پایه‌ریزی شده بود.

آقای محمد حب وطن:

از آنجا که محور اول گفت‌وگو به طور مشخص بر اهداف و چشم‌انداز توسعه مدیریت مشارکتی در زمینه منابع آب زیرزمینی (به ویژه چاه‌ها) متمرکز است، بدین معنا که دو وزارتخانه نیرو و جهاد کشاورزی چه هدف/ اهداف و چشم‌اندازی را از توسعه مدیریت مشارکتی منابع آب دنبال می‌کرده‌اند و شرح خدمات/ دستورالعمل تهیه‌شده در قالب طرح تعادل بخشی چه نسبتی با آن دارد و ... صحبت‌هایم را بر بیشتر حول پاسخگویی به همین موارد متمرکز خواهم کرد. این پروژه به صورت کلی و ذیل طرح تعادل بخشی به دنبال آن است که همه‌ی ظرفیت‌های اداری، اجتماعی، بهره‌برداران، دولت و در جاهایی بخش خصوصی را در راستای بهبود وضعیت آبخوان‌ها و سفره‌های آب زیرزمینی در کشور و در مسیری هم‌افزا به خدمت گیرد. زمانی که یک چنین برنامه‌ریزی برای طرح تعادل بخشی آب‌های زیرزمینی صورت می‌گیرد، طبیعتاً نخستین پرسشی که مطرح می‌شود این است که کشاورزان یا همان بهره‌برداران نهایی در کجای فرایند تدوین چنین برنامه‌ای قرار دارند؟ یعنی بار اصلی این کار بر دوش آنها قرار دارد و اینکه ما صرفاً چیزی را بر روی کاغذ بیاوریم و انتظار داشته باشیم که با ابلاغش، همان در میدان به اجرا درآید.. خب این طبیعتاً انتظار واقع‌بینانه‌ای نیست! باید به سراغ کشاورزان و بهره‌برداران برویم، فضای فعالیت آنها را درک کرده و دریابیم که چه روابطی میان آنان حاکم هست. به همین خاطر شاهد بودیم که بر خلاف دوره‌ی اول طرح تعادل بخشی (گمان می‌کنم که سال‌های ۸۵-۱۳۸۴ شروع شد) که هیچ پروژه‌ای با یک چنین ماهیتی (که به جنبه‌ها و مسائل اجتماعی طرح بپردازد) در آن تعریف نشده بود، در دوره‌ی دوم طرح تعادل بخشی (که از سال ۱۳۹۳ آغاز شد)، اولین پروژه آن به مقوله توسعه مدیریت مشارکتی پرداخته است. در نتیجه و به دنبال اهدافی که پیشتر ذکر کردم، هر دو وزارتخانه نیرو و جهاد کشاورزی به سمت تهیه یک چنین سندی حرکت کردند تا به عنوان یک راهنما، مبنای عمل شرکت‌های آب منطقه‌ای و سازمان‌های جهاد کشاورزی در تعامل با بهره‌برداران در این زمینه باشد.

پیش از اشاره خیلی مشخص و دقیق به اهداف تهیه این دستورالعمل، تعریفی از مدیریت مشارکتی که در این دستورالعمل آمده را ارائه خواهم کرد. چرا که گمان می‌کنم می‌تواند کمک شایانی به درک اهداف و چشم‌انداز نهایی از تعریف این پروژه بنماید. در تعریف آمده که مدیریت مشارکتی آب عبارت است از مشارکت فعال کلیه دست‌اندرکاران کلیدی در فرایند تصمیم‌سازی، تصمیم‌گیری، برنامه‌ریزی، طرح‌ریزی، اجرا، پایش، ارزیابی و نظارت در مدیریت منابع آب، در قالب ظرفیت‌های مردمی و دولتی و شکل‌گیری اعتماد متقابل بین آنان و متعاقباً تسهیل شرایط تصمیم‌سازی و برنامه‌ریزی توسط کارشناسان نهادهای مربوطه. در اینجا منظور، نهاد مشاوره‌ای است که برای این کار پیش‌بینی شده تا از طریق انجام این تسهیل‌گری به تحقق مدیریت مشارکتی کمک نمایند. طبیعتاً، بر اساس همین تعریف می‌توان انتظار داشت که هدف کلی و هدف کلان از تعریف این پروژه شکل‌گیری یک همکاری و یک همیاری مشارکتی در استفاده بهینه و پایدار از منابع آب و خاک بوده است. به طور اختصاصی‌تر، هدف و چشم‌انداز این بود که در هر دشتی، در هر آبخوانی یا حتی در مقیاس‌های کوچک این آبخوان (حالا مقیاس‌های سیاسی در هر بخش، یا شهرستان کوچک... هم می‌تواند مطرح باشد) یک سیستم مدیریت مشارکتی در زمینه بهره‌برداری از شبکه‌ها (در مورد آب سطحی) و یک نظام بهره‌برداری بسامان برای آب و زمین شکل بگیرد. در حین این فرایند، توانمندسازی بهره‌برداران و حتی دستگاه‌های اداری نیز مورد توجه قرار داشته است. ما بر این باوریم که دستگاه‌های اجرایی ما بیش از همه به توانمندسازی در این مورد نیاز دارند. هرگاه صحبت از توانمندسازی می‌شود، عمده توجهات صرفاً متوجه بهره‌برداران می‌شود ولی در اینجا و در تدوین این دستورالعمل توانمندسازی دستگاه‌های اداری- اجرایی هم مورد توجه قرار داشته است. بنابراین بخشی از اهداف و چشم‌اندازها در این پروژه معطوف به شکل‌گیری یک نهاد توانمند و متشکل از بهره‌برداران برای برقراری ارتباط و تعامل بهتر با دستگاه‌های اجرایی بوده است.

مسئله‌ای که امروزه و گهگاه در صحبت‌های دولتمردان نیز شنیده می‌شود، کاربست مبهم کلیدواژه مردم است. اما این مردم دقیقاً به چه کسانی اشاره دارد؟ طبیعی است که در هر کاری مردم معنای خاص خود را پیدا می‌کند. در حوزه‌ی آب و کشاورزی، مردم با تشکل مربوط به آن مفهوم پیدا می‌کند. در غیر این صورت، چگونه می‌توان در دشتی مثلاً با ۱۰۰۰ کشاورز وارد تعامل شد؟ آیا می‌توان با تک‌تک بهره‌برداران به صورت مجزا این تعامل را برقرار کرد؟ درست‌تر آن است که با تشکلی که آنان را نمایندگی می‌کند، وارد تعامل شد. بنابراین، یکی از آن چشم‌اندازها و اهدافی که برای دستورالعمل مدیریت مشارکتی پیش‌بینی شده بود، تشکیل (یا در صورت وجود تقویت) و رسمیت‌بخشیدن به نهاد متشکلی از کشاورزان بوده تا با ایجاد توانمندی‌های لازم در خود، ابتکار عمل را در تعامل با دستگاه‌های اداری و اجرایی آب و کشاورزی به دست گرفته و در مدیریت مشارکتی آب و کشاورزی ایفای نقش نمایند. همه‌ی این اهداف و چشم‌اندازها نهایتاً به دنبال دستیابی به یک هدف نهایی و غایی یعنی مصرف بهینه‌ی آب و کشاورزی در کنار تعادل برداشت از آبخوان‌ها بوده است. در همان زمان تدوین این دستورالعمل، بحث‌های نظری خیلی زیادی در این زمینه صورت گرفت. زمانی که در زمینه ضرورت مدیریت مشارکتی منابع آب صحبت می‌شد، این بحث مطرح می‌شد که بالاخره نمی‌توانیم این کار را در فضایی ایزوله و بدون توجه به انباشت نظری و تجربی سایر نقاط جهان در این مقوله دنبال نمائیم. بر اساس این نظریه‌ها و تجربیات (البته در اینجا فرصتی نیست تا به آنها اشاره کنم، ولی از آلسونی که ۱۹۶۴ در مورد کنش جمعی سخن گفته تا اُستروم که ۲۰۰۹ نظریات تحلیل و توسعه نهادی را ارائه می‌دهد، همه‌ی این‌ها ناظر بر این هستند که)، آب به عنوان یک منبع مشترک و عمومی (در قالب آبخوان، شبکه ..) را نمی‌توان بدون حضور بهره‌برداران و خلق اعتماد میان آنان به نحوی درست و پایدار مدیریت کرد. تجربه‌ی کشورهای مختلف جهان و همچنین کشور ما به خوبی نشان می‌دهد که آن رویکرد دولتی و کنترل-فرمان یا همان به اصطلاح نظارت حداکثری دولتی در مدیریت منابع آب سطحی و زیرزمینی ناکام بوده است. در مقابل، برای رویکرد بازارمحور یا همان رویکرد متکی بر بخش خصوصی هم، به دلیل آنکه آب اساساً یک کالای خصوصی محسوب نمی‌شود، شاید نتوان کارکرد بهینه‌ای را متصور بود. بر اساس نظریاتی که در این زمینه وجود دارد به ویژه یافته‌های اُستروم و نظریه تحلیل و توسعه نهادی، دو رویکرد

مورد اشاره در این زمینه کارساز نیستند. فکر می‌کنیم آنچه قادر به تضمین پایداری این منابع است می‌توان در همان بحث سازمان‌های خودگردان محلی یافت و تجربه‌ی تاریخی کشور در مدیریت قنات‌ها را می‌توان تا اندازه‌ای متکی بر همین مباحث نظری دانست که برای مدت مدیدی قادر به مدیریت این منابع برای فعالیت‌های کشاورزی در این سرزمین بوده‌اند. این صحبت‌های بنده معطوف به اهداف و چشم‌اندازها در خصوص مدیریت مشارکتی و دستورالعمل آن در طرح تعادل‌بخشی منابع آب زیرزمینی بود. در زمینه مقدمه‌ای هم که فرمودید، توضیح مختصری دارم که اگر اجازه بفرمائید عنوان خواهم کرد و عرایض را در این بخش به پایان خواهم رساند. به درستی اشاره داشتید که به لحاظ تاریخی در زمینه مدیریت و بهره‌برداری مشارکتی از منابع آب سطحی تجربیات موفق و نسبتاً مطلوبی داشته‌ایم. اما در زمینه مدیریت و بهره‌برداری آب زیرزمینی (که عمدتاً معطوف به بهره‌برداری از چاه‌ها و مدیریت آبخوان است) به لحاظ تجربی فقیر و ضعیف هستیم. فکر می‌کنم همان گونه که آقای دکتر علیزاده هم به درستی بدان اشاره داشتند، به زمینه و تجربه‌ی تاریخی در کشور ما بازمی‌گردد. در تجربه‌ی تاریخی مدیریت و بهره‌برداری از منابع سطحی، بالاخره در طول تاریخ رودخانه‌هایی وجود داشته، شبکه‌هایی به صورت سنتی احداث شده بود و مردم بر اساس تعاملاتی که با یکدیگر داشتند، به یک به اصطلاح نظامانی دست یافته بودند و بر اساس آن فعالیت‌های خود را پیش می‌بردند. تا این که ما با شکل‌گیری دولت مدرن (در لوای احداث شبکه‌ها و...) وارد ماجرا شدیم و در کارکرد این نظامات اختلال به وجود آوردیم. ساختار اداری-اجرایی شبکه‌ها تا اندازه‌ای این مجال را مهیا نمود تا در حوزه‌ی آب سطحی ورود بیشتری به مباحث مشارکت داشته باشیم که در اوایل هم بیشتر به صورت مالی بود. مشارکت مالی کشاورزان در تبصره ۷۶ قانون برنامه دوم توسعه مطرح شد. طبیعتاً زمانی که فردی مشارکت مالی داشته باشد، احساس تعلق خاطر بیشتری نسبت به شبکه‌ای که احداث شده و مدیریت و نگهداری از آن خواهد داشت. بحث دیگر به ماهیت سازه برداشت مربوط هست. در بهره‌برداری از منابع آب سطحی، سازه برداشت کانال و دریاچه هست. این سازه‌ها بر روی زمین قراردارند و بهره‌برداری از آنها به صورت مشترک صورت می‌گیرد. این در حالی است که این موارد در زمینه بهره‌برداری از آب زیرزمینی وجود ندارد و در عین حال تجربه‌ی تاریخی آن را نیز نداریم (به همان دلیلی که شما اشاره داشتید، من قنات را کنار

می‌گذارم چرا که قنات مظهرش و نمودش شبیه یک مجرای ماند یک رودخانه هست که در نهایت و در زمان بهره‌برداری در سطح زمین جاری می‌شود و ..)، ساختار اداری- اجرایی برای آن وجود ندارد که مثلاً حاکمیت به آن ورود پیدا کرده و برای احداث چاه وام بدهد، سرمایه‌گذاری کند. همه این موارد توسط خود بهره‌برداران صورت گرفته است. هر کسی زمین خودش را در نقطه‌ای سوراخ کرده است. بنابراین همه‌ی این تفاوت‌های میان بهره‌برداری از منابع آب سطحی و زیرزمینی (چاه) باعث شده است که خیلی تجربه‌ی بحث‌های مشارکتی را در زمینه بهره‌برداری از منابع آب زیرزمینی نداشته باشیم.

آقای سروش طالبی اسکندری:

گمان می‌کنم که صحبت‌های من اندکی با سایر دوستان متفاوت باشد. به نظر می‌رسد که در خلال یکی- دو دهه اخیر دائماً شکلی بخصوصی از مشارکت هم در بدنه اجرایی و سیاستگذاری حاکمیت و هم در محافل اکادمیک مورد توجه قرار داشته است، برای آن قانون، دستورالعمل و آئین‌نامه نوشته شده و در خصوص پیاده‌سازی آن تبلیغ و ترویج صورت گرفته است. این شیوه تمرکز بر شکل بخصوصی از مشارکت که معمولاً تحت عنوان مدیریت مشارکتی مطرح می‌شود، از نظر من دارای ۲ اشکال اساسی است. اولاً شکل‌های بسیار متنوع دیگری از مشارکت موجود را نادیده می‌انگارد و دوماً باعث نوعی تقدیس در زمینه مدیریت مشارکتی شده است و امکان نقد آنچه ذیل مدیریت مشارکتی و ذیل مشارکت (از جمله تبعیض‌هایی که در آن پدیدار می‌شود) را تا حدودی دشوار و حتی ناممکن ساخته است. تمایل دارم تا در فرصتی که در اختیار دارم بیشتر به این جنبه‌های مدیریت مشارکتی بپردازم که البته کم و بیش هم در منابع آب سطحی و هم در منابع آب زیرزمینی به چشم می‌خورد. در ارتباط با ایراد نخست، فکر می‌کنم که اشکال خیلی متنوعی از مشارکت وجود دارد. به نظرم دولت در مواجهه با مسائل خود در زمینه منابع، خواسته یا ناخواسته، به اشکال به خصوصی از مشارکت روی آورده است. مثلاً به مشارکت مالی در احداث شبکه‌های آبیاری نیاز داشته، به سراغ این رفته تا بهره‌برداران را گردهم آورد و به نوعی آن‌ها را به مشارکت در تأمین هزینه‌های زیرساختی (و لو بخشی کوچک)، بهره‌برداری و نگهداری از این شبکه‌ها ترغیب نماید.

یا در مواجهه با مشکل انعقاد قرارداد با تک‌تک بهره‌برداران و یا پرداخت هزینه‌ها در یک شبکه آبیاری یک قرارداد با نماینده آنها منعقد نماید و یا همین طور در ارتباط با چالش‌های نگهداری از شبکه‌ها، لایروبی کانال‌ها. به نظر می‌رسد که مسأله، بیشتر مسئله دولت هست. در ارتباط با آب زیرزمینی و به طور مشخص طرح احیا و تعادل بخشی، همان گونه که آقای حب‌وطن هم اشاره داشتند، هدف تشکیل گروهی از بهره‌برداران برای توجه به دغدغه پایداری این منابع و احتمالاً تحقق برداشت کمتر از آبخوان‌ها و سفره‌های آب زیرزمینی، یا ارتقای راندمان و بهره‌وری بیشتری در مصرف منابع آب می‌باشد و بنابراین این تشکل بایستی همان هدفی را دنبال نموده و محقق نماید که حاکمیت خواستار آن است. ولی به نظر می‌رسد که می‌توانیم اشکال خیلی متنوع‌تری از مشارکت را هم در منابع آب سطحی (به وفور) و هم در منابع آب زیرزمینی (کم و بیش) نیز متصور باشیم. بسیاری از چاه‌های آب کشاورزی (به خصوص در منطقه فلات مرکزی که بیشترین چالش‌ها را در زمینه برداشت بی‌رویه از سفره‌های آب زیرزمینی دارد) انفرادی (به استثنای بزرگ‌مالکان که ممکن است صاحب یک یا چند چاه باشند) نبوده و مشابه قنات به صورت مشترک (چاه‌هایی با ۵۰ تا ۶۰ مالک و یا حتی بیشتر) مورد بهره‌برداری قرار می‌گیرند. می‌خواهم بر این نکته تأکید داشته باشم که هر شکلی از بهره‌برداری آب به نوبه خود، مستلزم هماهنگی‌ها، همکاری‌ها و ائتلاف‌هایی هست. این ائتلاف‌ها بسته به چیستی و ماهیت مسئله بهره‌برداران می‌تواند در مقیاس‌های مختلفی شکل بگیرد. مقیاس این مشارکت در منابع آب زیرزمینی می‌تواند در سطح یک چاه، آبخوان ... باشد یا در زمینه منابع آب سطحی این همکاری و ائتلاف می‌تواند به بهره‌برداران از یک دریچه محدود، و یا در سطح یک شبکه گسترده بوده و کارکرد خودش را دارا باشد و لذا، این مقوله جدیدی نیست. مثلاً در دهه ۱۳۴۰ شبکه‌هایی ساخته شد و این مشارکت از همان موقع تا به امروز وجود داشته است و خیلی نیازمند مداخله دولت هم نبوده است که دولت امروز (در دهه ۱۳۸۰) بگوید که به دنبال پیاده‌سازی مدیریت مشارکتی هست. شکلی بسیار اعلاء و مترقی از مشارکت را می‌توان در جنبش‌های اجتماعی مشاهده کرد، مشابه جنبش کشاورزان اصفهان (که البته اصفهان یک مقدار قدیمی‌تر هست) که خوشبختانه امروز این شکل از همکاری و مشارکت و جنبش و ائتلاف برای رسیدن به یک هدف مشترک و ایستادن در برابر یک دشمن مشترک (که در بسیاری از موارد حاکمیت تعریف شده، ولی ممکن

است در مواردی بالادست، صنعت و یا موارد دیگری باشد)، در مناطق مختلفی به چشم می‌خورد. می‌بینیم که این شکل از مشارکت در حال شکل‌گیری و گسترش بوده و اتفاقاً بسیاری از دغدغه‌هایی که مثلاً در دستورالعمل‌ها به عنوان اهداف از آنها نام برده شده است، به نحوی تکامل یافته و مؤثرتر در این جنبش‌ها و توسط خود مردم در حال پیگیری هست. طبیعی هست که با توجه به ماهیت این شکل از مشارکت‌ها، مواردی که بیشتر جنبه‌های شعاری داشته و آنهایی که به نحوی کاملاً عیان و برجسته به دنبال حل مسأله حاکمیت بوده (و نه مردم)، مجال برای تحقق نداشته و بیشتر یک مطالبه‌گری که از جانب دولت هست. من فکر می‌کنم که این شکل از مشارکت در برابر آن شکل رسمی که از سوی حاکمیت (که بسیار تبلیغ و ترویج شده و بیشتر اوقات به معنای تنها شکل از مشارکت) معرفی شده قرار می‌گیرد. بنابراین لازم می‌بینم که نسبت به وجود این تنوع از مشارکت هم آگاه باشیم و بتوانیم در تحلیل‌ها مورد توجه قراردهیم. اشکال دوم در ارتباط با نقد روایت رسمی از مدیریت مشارکتی را در فرصت بعدی بیان خواهم کرد.

سرکار خانم دکتر مریم محمودی:

بنظرم آقای طالبی خیلی زود به سراغ اشکال متنوع مدیریت مشارکتی رفتند و آن برداشت متداول و مرسوم از آن را در جلسه امروز به زیر سؤال بردند. من قصد دارم با طرح مقدمه‌ای و بر اساس تجربه‌ای که داشتم به این موضوع ورود پیدا کنم. در پژوهشی که در اندیشکده دنبال می‌نمایم، تلاش داشتم با مقیدماندن به چارچوب رسمی و متداول موجود درباره مدیریت مشارکتی (یعنی آنچه که در ادبیات جهانی به عنوان مدیریت مشارکتی شناخته می‌شود و در مصاحبه با خبرگان مختلف به عنوان مدیریت مشارکتی قلمداد شده و از طریق ارزیابی نمونه‌ها با ویژگی‌های برشمرده شده)، موارد موفق موجود را یافته و از دل این مقایسه‌ها دریابیم که در کجاها مدیریت مشارکتی موفق داشته‌ایم و چرا موفق بوده‌ایم؟

اما در این مسیر به جایی رسیدم که احساس کردم نمی‌توان به آن ادبیات پایبند بود و با توجه به دانش جمع‌آوری شده در این مسیر، نمی‌شود به دستاورد مهمی رسید. با بررسی سیر تاریخی معنا و مفهوم مشارکت و طرح این ادبیات در دنیا (که احتمالاً دوستان هم با آن آشنا هستند) مشخص می‌شود که در برهه‌ای از زمان دولت به دلایل مختلفی به مدیریت آب ورود پیدا کرد. با این وجود، از مقطعی به بعد، هزینه سنگین و ناتوانی در تأمین آن، او را بر آن داشت که برای تأمین این هزینه‌ها به مدیریت مشارکتی روی آورد. این آن چیزی هست که به صورت ملموس و واقعی مطرح می‌شود. به لحاظ نظری و آکادمیک اما، عموماً این گونه مطرح می‌شود که در واقع رویکردهای پیشین در راستای تسلط یک گروه قدرتمند مانند دولت بوده و صدای بی‌قدرتان شنیده نمی‌شد و به همین به دلیل صحبت از مقوله مشارکت در اوایل دهه ۱۹۷۰-۱۹۸۰ میلادی آغاز می‌شود و در ادامه به عنوان ارزشی برای شنیده شدن صدای بی‌صدایان در عرصه سیاست‌گذاری و تصمیم‌گیری مطرح می‌شود. در ادامه، این رویکرد چنان مستولی می‌شود که دهه ۱۹۹۰ میلادی را به عنوان دهه مشارکت الزامی یا دستوری تلقی می‌کنند. به این معنا که دیگر همه موظف به اجرا و پیاده‌سازی آن هستند. ولی در ایران مشارکت به شکل دیگری دنبال شده است. تا زمان تشکیل بنگاه مستقل آبیاری در سال ۱۳۲۲ و تصویب قانون آن در مجلس شورای ملی، خیلی مداخله رسمی دولت را در مدیریت منابع آب شاهد نیستیم ولی از آن زمان به بعد، دولت در صدد ورود به حوزه مدیریت منابع آب برمی‌آید ولی چون در آن مقطع از قدرت لازم برخوردار نبوده و هنوز گروه بزرگی از ذینفعان وقت در این حوزه (به ویژه اربابان و صاحبان ملک)، در بخش‌های مختلف دارای قدرت و نفوذ هستند (در قامت نمایندگان مجلس و ...)، نتوانسته به عنوان قدرت فائق در این زمینه عمل نماید. لذا، یک مدل رویکرد مشارکتی را در آن زمان اعلام و در پیش گرفته است. در واقع ایده مدیریت مشارکتی در ابتدای ورود دولت به این صورت مطرح شده بود که مردم در هرکجا به این تشخیص رسیدند که باید در حوزه آب کاری انجام دهند یا مثلاً تأسیساتی مانند پمپ ... احداث نمایند، آن را اعلام نموده و شرکت به ثبت برسانند... تا از مزایای اعطای کمک‌های مالی و فنی از سوی دولت در این زمینه برخوردار شوند و زمانی که به مرحله بهره‌برداری رسید، خودشان می‌توانند بروند و بهره‌برداری کنند. فکر می‌کنم شیوه‌ای از مشارکت که امروزه به نوعی در ذهن کارشناسان به عنوان شکل

ایده‌آل از مشارکت مطرح می‌شود، که دولت تنها تسهیلتگری کرده و کنار برود، برگرفته از همان الگویی است که در ابتدای کار مطرح بوده است. من بر اساس کاری که در پایان‌نامه خودم انجام دادم، نشان دادم که در طول مدت ۲۰ سال و به دلایل مختلف اجتماعی و فرهنگی (که در جاهای مختلف دنیا هم رخ داد)، این ایده موفق نبود. به طوری که سال ۱۳۴۲ نقطه اوج جایی هست که دولت با تأسیس وزارت آب و برق، همه اختیارات در حوزه آب از تصمیم‌گیری، سرمایه‌گذاری تا اجرا، همه را به دست می‌گیرد و دیگر با وضعیتی مواجه هستیم که قدرت کلی در اختیار دولت قرار گرفته و شکل مشارکت در تصمیم‌گیری و مداخله ذینفعان مختلف، به کل تغییر پیدا کرده است و تا سالیان متمادی همچنان شاهد سیطره همین رویکرد هستیم. از جایی به بعد، مانند سایر مناطق مختلف دنیا و برجسته‌شدن کمبود منابع مالی، موضوع مشارکت در عرصه منابع آب مجدداً مطرح می‌شود. البته به نظرم در اینجا فرقی میان مشارکت در زمینه آب سطحی با آب زیرزمینی وجود دارد. در زمینه آب سطحی، جایی دولت به مشارکت روی می‌آورد که با مسئله کمبود منابع مالی مواجه شده و می‌خواهد بخشی از کار و مسؤلیت‌های خود (بخش سخت‌تر کار که در بخش ۳ و ۴ شبکه‌های آبیاری و زهکشی است) را کم کرده و هزینه‌های خود را کاهش دهد و البته با تمسک جستن به همان توضیحات متداول و شیک در دنیا به توجیه آن پرداخته است (البته شاید خیلی هم تعمدی برای دروغ‌گویی در این زمینه وجود نداشته)، ولی ایده این بوده که چون هزینه آن را خود کشاورزان پرداخت می‌کنند، با انجام این کار، بهره‌وری بالا می‌رود و راحت‌تر و بهتر می‌توانند آب‌بها را جمع‌آوری نمایند و چون خودشان تصمیم‌گیر هستند، بنابراین، کل فرایند مدیریت آبیاری بهتر می‌شود. این اتفاقی هست که به نظرم در ایران در زمینه مشارکت در منابع آب سطحی رخ داده است. بر اساس بررسی‌هایی که در زمینه منابع آب زیرزمینی انجام دادم، متوجه شدم در آنجا شاید دیگر مسئله منابع مالی مطرح نبوده؛ بلکه احساس خطر از رسیدن به نقطه‌ای است که دیگر آبی وجود نداشته باشد و این به مشکلی فراگیر در همه دشت‌های کشور بدل شود و لذا باید کاری انجام دهیم. در این وضعیت، دوباره بحث مدیریت مشارکتی مطرح می‌شود تا مردم را نسبت به مصرف کمتر باقیمانده آب متقاعد نمائیم. این گونه می‌توانم گفته‌هایم را جمع‌بندی کنم که طرح مفهوم مشارکت و تحقق اهداف آن دو مقوله جدا از یکدیگر بودند، یعنی چیزی که دلیل اصلی بود و چیزی که به عنوان

ضرورت نظری برای آن مطرح می‌شد. در ایران هم به نظرم سیری را که پیشتر اشاره کردم شاهد بودیم. یعنی در مقطعی به دنبال آن بودیم تا مشارکت را به شکل‌های بالاتری اجرا نماییم ولی در طول مدت ۲۰ سال اتفاقاً به نقطه مقابل آن رسیدیم به نوعی که همه قدرت و اختیار در دست دولت قرار گرفت. در سال‌های بعد، شبیه به آنچه در دنیا در مورد آب سطحی رخ داد (کمبود منابع مالی و احساس این که می‌شود این بار را با تمسک به مفهوم مشارکت از دوش دولت برداشت)، با همان تبصره ۷۶ (خود همان تبصره هم گویای این هست که هدف عمدتاً مسائل مالی بوده است) در ایران هم حادث گردید. در مورد منابع آب زیرزمینی هم جایی که احساس کردیم خطر به اندازه‌ای جدی هست که دیگر کاری نمی‌توانیم انجام دهیم، از سر استیصال به ایده‌های مشارکتی در آب زیرزمینی روی آوردیم، که در بخش‌های مختلف قانون و در جاهای مختلف به آن اشاره شده و مورد تأکید قرار گرفته است (نقطه اوج آن طرح احیاء و تعادل بخشی آب زیرزمینی بود). این توضیحات من بود در خصوص اینکه اصلاً چگونه شد که ما وارد بحث مشارکت شدیم.

آقای محمد حب‌وطن:

نقد وارد بر فعالیت‌های دو وزارتخانه در مورد مواجهه با بهره‌برداران و در مقام تدوین دستورالعمل مدیریت مشارکتی، در فضای بی‌عملی امروز، نقد درستی می‌تواند باشد. یعنی این نقد که دولت (یا این وزارتخانه‌ها) در جایی که به اصطلاح دیگر کفگیر به ته دیگ رسیده و توان چندانی برای مدیریت شبکه، آبخوان و ... ندارد، ناگهان به یاد بهره‌برداران افتاده و به سراغ مشارکت با آنها رفته است. اینکه خانم دکتر محمودی این پرسش را مطرح می‌کنند که بر اساس کدامین تجربه موفق بحث مدیریت مشارکتی را در پیش گرفته‌اید؟ این بحث هم درست هست. اما واقعیت امر این است و به شما قول می‌دهم اگر این پروژه و این دستورالعمل تعریف و تدوین نشده بود، آنگاه امروز این نقد مطرح بود که چرا حتی یک پروژه با ماهیت اجتماعی در طرح تعادل بخشی منابع آب زیرزمینی دیده نشد؟ کما اینکه در فاز اول این طرح همین نقد مطرح شد. اینکه چرا همه پروژه‌ها سازه‌ای است؟ هیچ سیستمی، اعم از دولتی، خصوصی و یا نهاد مدنی، سیستم یکپارچه‌ای نیست. یعنی نمی‌توان گفت که مثلاً همه این گونه فکر می‌کنند. تدوین‌کنندگان این دستورالعمل یا شرح خدمات هم فقط از میان افراد دولتی نبودند. آقای

دکتر علیزاده خاطرشان هست. ما از افراد متعددی با تجربیات نظری و میدانی ۲۰-۳۰ ساله در این عرصه، شرکت‌های تعاونی تولید هم در تهیه این دستورالعمل مشورت گرفتیم. تهیه‌کنندگان این دستورالعمل متفق‌القول بودند که شکل‌گیری مشارکت لوازم و الزاماتی دارد، باید تقسیم قدرت اتفاق بیفتد. مشارکت در خلاء اتفاق نمی‌افتد. مشارکت در یک فضای اقتصادی، اجتماعی و نهادی مناسب آن محقق می‌شود. لوازمی دارد که در صورت فراهم‌نشدن، صدها نمونه از این دستورالعمل‌ها هم راه‌گشا نخواهد بود. بنابراین ضمن اینکه نقد وارده را به خصوص در فضای بی‌عملی امروز، موجه می‌دانم، می‌خوام بگویم که تدوین‌کنندگان با آگاهی و تأکید بر ضرورت فراهم‌آوردن الزامات تحقق مشارکت، مبادرت به تهیه و تدوین این دستورالعمل نمودند و شما در جای‌جای این دستورالعمل و شرح خدمات آثار آن را می‌بینید. برای جلوگیری از تکرار تجربه تلخ تدوین مکرر دستورالعمل‌هایی که در مرحله اجرا به شکست می‌انجامد، در مراحل آخر تدوین دستورالعمل و پیش از ابلاغ آن مدتی تأمل کردیم، با آقای دکتر فاضلی هم مشورت داشتیم و تصمیم گرفتیم تا ملزوماتی را به آن بیافزائیم. به این مفهوم که اگر فردا روزی کسی پرسید که یک سال زحمت کشیده شد و دستورالعملی تهیه شد، نتیجه آن در میدان عمل کجاست؟ چرا اجرایی نمی‌شود؟ در پاسخ بر این نکته تأکید می‌کنم که برای اجرای هر سندی، دستورالعملی ... به سری ملزومات وجود دارد. اگر این ملزومات فراهم نشود طبیعی است که کار به سرانجام نخواهد رسید. بحث آقای طالبی هم درباره تنوع اشکال و الگوهای مشارکت صحیح است. جالب است بدانید که در همین سند، بندی در تأیید قائل‌بودن به انعطاف‌پذیری در مشارکت آورده شد. یعنی گفته شد که قرار نیست مشارکتی را که باید از دل جامعه برخیزد صرفاً بر اساس یک راهنما و یا دستورالعمل واحد مدیریت کنیم. گفتیم حتی اگر لازم باشد، این راهنما، این شرح خدمات یا دستورالعمل را به کنار گذاشته شود (دستورالعمل به اصطلاح تعریف روابط اجرایی بین ستاد با صف است. ترجیح می‌دهم بیشتر از واژه شرح خدمات استفاده نمایم) و بر اساس تجربه عملی و میدانی افرادی که روی زمین کار کرده‌اند اقدام شود. حتی در بندی از دستورالعمل آورده شد که اگر دستگاه اجرایی یعنی آب منطقه‌ای یا جهاد کشاورزی یا حتی جامعه‌ی بهره‌بردار به الگوی دیگری غیر از آنچه در این راهنما یا شرح خدمات آمده اتفاق نظر داشته باشند، در قالب یک طرح ارایه نمایند. چرا که این باید تبدیل به یک طرح شود زیرا ماهیت آن

به صورت پروژه مشاوره‌ای و از جنس مطالعه و اجرا هست. لذا گفتیم که طرحشان را ارائه دهند، اگر کارگروه ملی مدیریت مشارکتی و دستگاه اجرایی پذیرفتند و به اصطلاح به یک توافقی رسیدند بر اساس همان طرح پیش برود. یعنی هیچ جنبه دستوری و غیرمنعطفی برای آن در نظر گرفته نشده بود. من در پاسخ به نقدی به همین مضمون از جانب برخی از دوستان که چند سال پیش هم بر سر این دستورالعمل مطرح می‌شد که این دستورالعمل خیلی جنبه‌ی دستوری و بالا به پائین دارد، گفتم اتفاقاً با توجه به روش‌شناسی به کاررفته در این شرح خدمات، به اعتقاد من این ضد دستورالعمل است. یعنی شرح خدمات به نوعی با مشارکت مشاور و بهره‌برداران به نوعی پیش می‌رود که نسخه‌های بهبود وضعیت دشت، از دل تعاملات، کارگاه‌ها (که در روش‌شناسی به صورت مفصل آورده شده و اینجا فرصت بازگویی و توضیح آن نیست) و در بستر یک توافق جمعی بیرون می‌آید. آیا این توسط همه پذیرفته خواهد شد؟ من اعتراف می‌کنم خیر. این که عرض کردم سیستم یکدست نیست، به همین مسئله بازمی‌گردد. در حال حاضر کارشناسانی در دفاتر حقوقی شرکت آب منطقه‌ای وجود دارند که قائل به این واگذاری و تقسیم قدرت نیستند. مثلاً گفته می‌شود که تقسیم قدرت چیست؟ با کشاورز تقسیم قدرت کنیم؟ گویا اختیاراتی به واسطه دولت و قانون به آنها سپرده شده باید تا ابد در اختیار آنها باشد. می‌خوام بگویم که عدم یکپارچگی نگرشی، عدم یکپارچگی نظری و باوری نسبت به بحث مدیریت مشارکتی، باعث شده که در خیلی جاها به مشکل برخوردیم. لذا اجرای این دستورالعمل و پیشبرد پروژه مدیریت مشارکتی تا اندازه‌ای به لحاظ ماهیتی با یک چنین موانعی روبروست. لذا ضمن قبول نقدهای مطرح شده، واقعیت امر این است که پیاده‌شدن این بحث ملزوماتی دارد که اگر اتفاق نیفتد و فراهم نشود، کار زمین خواهد خورد.

آقای دکتر نادر علیزاده:

از خانم محمودی تشکر می‌کنم که سیر تاریخی بحث مدیریت مشارکتی را به خوبی تشریح کردند. در حال حاضر کاری را برای فرهنگستان علوم در دست تهیه دارم. در زمان تنظیم این گزارش در برخی مقاطع خیلی غصه خوردم و در جاهایی نیز خیلی خوشحال بودم. پیشینه‌ی تاریخی مدیریت آب در ایران، یک پیشینه مدیریت مردمی هست. همان طور که خانم محمودی اشاره کردند، تا قبل از اصلاحات ارضی، مدیریت آب به معنای واقعی آن، از مرحله‌ی

ساخت گرفته تا بهره‌برداری چه در آب‌های سطحی و چه در آب‌های زیرزمینی به دست خود مردم بود (به جز موارد استثنایی که به اراضی خالصه مربوط بود، یعنی اراضی که در تملک حاکمیت قرار داشت).

اگر شما بخواهید پیشینه‌ی اتفاقات امروز را آسیب‌شناسی کنید، قطع به یقین باید به گذشته مراجعه کنید. بعضی از رویکردهای اتخاذشده یا تصمیم‌گیری‌هایی که در گذشته انجام شده، اصلاً فرایند مشارکت مردم را دچار یک دگردیسی اساسی کرده است. زمانی که آب ملی شد و بنگاه توسعه آبیاری شکل گرفت، آرام آرام مقوله‌ی مشارکت از مدیریت آب حذف شد. اولاً اعتقاد من بر این است که مقوله توسعه مشارکت مردمی را بایستی فراتر از این دستورالعمل دید. دوستانی بودند که دغدغه‌هایی درستی داشتند که در جلسه‌ی شورای معاونین وزارتخانه‌های نیرو و جهادکشاورزی مطرح شد. به هر حال معاونین وقت هم به این مقوله روی خوش نشان دادند و تصمیم بر آن شد تا به هر حال به این مقوله پرداخته شود. این دستورالعمل را باید ماحصل دغدغه‌ها و تلاش‌های همان تیم دانست. ولی آیا باور به مشارکت در این دستگاه‌ها وجود دارد و نهادینه شده است؟ تا زمانی که باور به شکل‌گیری مشارکت مردم در مدیریت آب وجود نداشته باشد، هزاران دستورالعمل از این دست هم گره‌گشا نخواهد بود. کما اینکه تا به حال هم گشایشی حاصل نشده است. با همه تلاش‌هایی که در چارچوب همین دستورالعمل صورت گرفته، اتفاق خاصی رقم نخورده است. اگر پرسیده شود آیا تجربه‌ی بسیار موفقی بر اساس این دستورالعمل در یک منطقه‌ای از کشور داشته‌ایم؟ باید عرض کنم خیر. در مناطقی که مشارکت به صورت خودجوش بوده، این پایداری را بیشتر شاهد هستیم. اگر بخواهیم مقوله مشارکت اجتماعی را در حوزه‌ی آب آسیب‌شناسی عمیق کنیم، همان گونه که خانم محمودی هم به خوبی اشاره کردند، باید به گذشته‌ی تاریخی رجوع نمائیم. اتفاقاً سوابق مدیریت قنوات را در شهرستان نائین بررسی می‌کردم (خدا آقای صفی‌نژاد را حفظ کند که این کتاب به همت ایشان جمع‌آوری شد و کتاب خیلی خوبی است) و متوجه شدم مشابه با طومار شیخ بهایی در مدیریت آب سطحی (که به هر حال بسیار به آن افتخار می‌کنیم)، طومارهای مشابهی هم در زمینه مدیریت آب در پایاب قنوات وجود داشته است. چیزی مشابه با همین دستورالعمل‌هایی که تهیه شده است. این کار توسط چه کسانی صورت گرفته است؟ توسط خود جامعه بهره‌بردار محلی و نه یک دستگاه دولتی. من از خانم محمودی سئوالی دارم، فکر می‌کنید

آیا این در سایر کشورها هم مانند کشور ما اتفاق افتاد؟ خیر واقعیتش اینجوری نبوده است. در بسیاری از کشورهای پیشرفته دنیا، وقتی انتقال مدیریت آبیاری شکل گرفت، به وضعیت امروز مدیریت آب ما که نبوده است. ولی آنها به یک باور رسیدند که مقوله‌ی مدیریت آب را باید در قالب مردم و یا نهادهای مردمی و در سطح محلی حل نمایند. حتی در پیشرفته‌ترین کشورهای دنیا و اتفاقاً در خصوص منابع آب زیرزمینی به این مقوله رسیدند. که اگر فرصتی باشد، انشاءالله در بخش تجربیات به آنها اشاراتی خواهم داشت.

آقای سروش طالبی اسکندری:

دومین نقدی که به ذهنم می‌رسد و پیشتر به آن اشاره داشتیم، در ارتباط با همین رسمی‌سازی است. همین موردی که آقای حبوطن به آن اشاره داشتند. گفتند اگر در جایی مشارکت وجود دارد، بیایند و ارایه نمایند و فرایند رسمی‌سازی اتفاق بیفتد. من فکر می‌کنم که در فرایند رسمی‌سازی خیلی از چیزها ممکن است از نظر دور بیفتد. مطلقاً نمی‌خواهم بگویم که آنچه امروز برقرار هست و از نگاه من مشارکت تلقی می‌شود، چیز بسیار نابی است و هیچ‌گونه تبعیضی در آن وجود ندارد (نمی‌دونم آیا زنان در آن مشارکت دارند یا نه) اصلاً از این خبرها نیست. اتفاقاً در داخل همان نوع از مشارکت هم پر از فضای تبعیض و طرد و امثال آن است که اتفاقاً و دقیقاً همان چیزی است که می‌گویم باید نقد شود. ولی این رسمی‌سازی که انتظار داشته باشیم چیزی (که من بر ویژگی بالا به پائین آن تأکید می‌کنم)، رسمی شده و بخواهد در داخل یک جامعه‌ای گنجانده شود در شرایطی که داخل همان جامعه مناسبات قدرت به شدت برقرار است، سبب خواهد شد آن ساختار رسمی در اندرکنش با یک سری نهادها و ساختارهای محلی تضعیف شده، حذف گردد و یا اینکه دچار تغییر ماهیت گردد و مطلقاً آن چیزی که در ابتدا طراحی شده بود، از کار درنیاید. در مقابل آن چیزی که به صورت ارگانیک در داخل یک جامعه در حال شکل‌گیری بوده یا تشکل گرفته است، می‌تواند چفت و بست بیشتری با سایر نهادها و ساختارهای محلی درون جامعه داشته باشد. با وجود نقدهایی که به آن وارد بوده و حتماً باید به این نقدها پرداخته شده و درباره آن صحبت شود و تلاش شود که بهبود یابد. ولی به نظر من این ارگانیک‌بودن ارجحیت دارد بر اینکه بخواهد ساختارهای رسمی تحمیل شود. می‌توانم مثلاً درباره‌ی همین تازه‌آباد که در صحبت‌ها به عنوان یک الگوی موفق از آن یاد

شد که دستورالعمل مدیریت مشارکتی هم تا حدودی با تکیه بر آن نوشته شده صحبت کنم. اینکه چطور این پروژه مناسبات قدرت را بسیار تشدید کرد و در واقع مشارکتی که انتظار داشتیم عدالت و پایداری را محقق نماید، چطور اتفاقاً ضد پایداری، ضد برابری و عدالت از کار درآمد.

دبیر میزگرد:

آقای دکتر عزیززاده شما در ابتدای صحبت‌های خود در بحث مدیریت مشارکتی، به ضرورت جداسازی و تمایز قائل شدن میان آب سطحی و آب زیرزمینی اشاره کردید، این درحالی است که در اسناد مربوط به تجربه‌ی شبکه اوجیروب در استان خوزستان، یکی از مواردی که به عنوان یک مشکل در این شبکه از آن نام برده شده بود، اثرات حفرچاه و برداشت از منابع آب زیرزمینی (توسط سازمان آب و برق خوزستان)، بر منابع آب سطحی در شبکه بوده است. همان گونه که مستحضرید، در موارد متعددی در مناطق جنوبی کشور، مشاهده می‌شود که آب سطحی به عنوان زهکش آب زیرزمینی عمل می‌نماید و لذا تغییرات سطح آب زیرزمینی در اثر ازدیاد برداشت از این منابع و متعاقباً پائین افتادگی سطح ایستابی می‌تواند برای بهره‌برداران منابع آب سطحی ایجاد مشکل نماید. آیا این اندرکنش میان آب سطحی و زیرزمینی به ویژه در چنین مناطقی، در تفکیک میان مدیریت مشارکتی در آب‌های سطحی و زیرزمینی خللی ایجاد نمی‌کند؟ در مورد دیگری فرمودید که قائل به مشارکت به صورت یک فرایند هستید. آئین‌نامه‌ی اجرایی نظام بهره‌برداری در سال ۱۳۸۷ هم که با مشارکت وزارت خانه‌های نیرو و جهاد کشاورزی به تنظیم و تصویب رسید، به نوعی به همین مسئله اشاره داشته و بر اساس آن مقرر شده بود که پیش از احداث شبکه‌ها حتماً می‌بایستی نظام بهره‌برداری از آن بر پایه ساز و کار مشارکت آماده شده باشد (ایجاد هر گونه سازه تأمین آب کشاورزی و شبکه‌ی آبیاری و زهکشی منوط به انجام هماهنگی و اقدامات لازم جهت ایجاد و ساماندهی نظام‌های بهره‌برداری به منظور مشارکت و تعامل موثر بهره‌برداران است). از آن زمان طرح‌های متعددی از جمله شبکه‌های مرزی غرب اجرا شده است. آیا واقعاً این مسئله در عرصه عملی مورد توجه قرار گرفته است؟ لطفاً درباره این آئین‌نامه (آئین‌نامه‌ی اجرایی استقرار نظام بهره‌برداری از آب کشاورزی و ارتقا نقش مردم در شبکه‌های آبیاری) هم توضیحاتی بفرمائید.

آقای دکتر نادر علیزاده:

در خصوص سؤال اول شما درباره جداسازی آب‌های زیرزمینی و سطحی .. موارد استثنایی به این شکلی به هر رو ممکن است وجود داشته باشد، ولی استثناء است. عمدتاً اعتقاد ما برعکس هست بدین صورت که منابع آب‌های سطحی چون در بالادست روی می‌دهد و عمدتاً هم برگشت آب نداریم و دوره‌های آبیاری هم به کم‌آبایی رسیده است، یعنی اصلاً به صورت تغذیه مصنوعی اتفاق نمی‌افتد. اگر شما به عنوان یک منبع آبی برای یک کشاورز در نظر بگیرید، کشاورزی که مثلاً ده هکتار زمین دارد و به هر حال چندین حلقه چاه دارد، اینجا مباحث فنی، موضوعات اقتصادی، اجتماعی کاملاً متفاوت است. ولی اگر به عنوان یک منبع مشترک در حوزه مد نظر شما باشد، یعنی در این حوزه ما هم منابع آب سطحی داریم، هم منابع آب‌های زیرزمینی داریم، تلفیقی داریم، در آنجا جداسازی دیگر خیلی مفهومی ندارد. ولی در جایگاه خودش به عنوان مالک، موضوع کاملاً متفاوت می‌شود. هنوز هم اعتقاد دارم این جداسازی که در تیم کارشناسی به آن رسیدیم، تقریباً در اکثر دشت‌ها (به استثنای مواردی نظیر آنچه طرح کردید) معنی‌دار است. در مورد پرسش دوم شما باید عرض کنم، اتفاقاً اگر برای این بند از آئین‌نامه به دنبال مقصر می‌گردید، من و آقای حب‌وطن هستیم. چرا؟ تجربه کاری ما نشان داد که در فاز یک خوزستان، نظام بهره‌برداری در انتهای کار مورد توجه قرار گرفت! یعنی ابتدا شبکه ساخته شد و تقریباً نزدیک به ۸۰-۷۰ درصد پیشرفت فیزیکی داشت و بعد تازه یادمان آمد که به سراغ مردم بریم و آنها را در کار دخیل نمائیم. ما درباره کلیدواژه‌های این آئین‌نامه بسیار صحبت کردیم و در جلسات کمیسیون‌های دولت هم به طور مفصل به آنها پرداختیم. علیرغم اینکه این تعهد سنگینی برای وزارتخانه ما بود، ولی من پذیرفتم که این حتماً باشد. چرا که اگر شما به دنبال مشارکت واقعی مردم و بهره‌برداران در یک مجموعه، مثلاً یک ناحیه حوضه آبریز را بخواهید، اعتقاد دارم که این بایستی از مرحله پیدایش پروژه باشد، از مرحله مطالعه، یعنی شما باید ابتدا با مردم طرح مسئله کنید که ما قصد داریم که یک چنین پروژه‌ای را اجرا کنیم، پس از آن حتی در فرایند مطالعه، در طراحی باید همین رویه را ادامه دهیم. جالب است بدانید دانش بومی می‌تواند برای افرادی که در این قضایا پیمانکار هستند، در مرحله طراحی بسیار بسیار کارآمد باشد. اما آیا ما از آن بهره می‌گیریم؟ خیر. به تجربه و مکرر در همین خوزستان

دیده‌ام که در مرحله طراحی شبکه‌ها به دانش بومی کشاورزان و بهره‌برداران کم‌توجهی شده است. جالب آنکه که کشاورزان به آنها در این زمینه هشدار داده و آنها را بنا به ۲ دلیل برحذر داشته‌اند. نخست آنکه به تجربه طی پنجاه سال گذشته دریافته‌اند که این مسیر برای احداث کانال با خطر تخریب بر اثر سیلاب روبرو است و دوم آنکه این شیوه طراحی بهره‌برداران انتهای شبکه را با مشکل مواجه می‌نماید. متأسفانه به این صحبت‌ها گوش ندادند و بعد از صرف زمان و هزینه هنگفت و به مرور زمان به همین دانش بومی رسیدند. البته این سبک مشارکت از نظر من حداقلی است. ولی اعتقاد دارم که اگر شما خواهان مشارکت بهره‌برداران هستید، بهتر است که از همان ابتدای کار با آنها وارد مذاکره شوید. آیا همه فعالیت‌هایی که در این زمینه انجام می‌دهیم برای بهره‌برداری توسط افرادی به غیر از بهره‌برداران واقعی این شبکه‌هاست؟ چرا تصور می‌کنیم که کمک کشاورزان در این جریان چندان کارگشا نیست؟ بخشی از مسائل ما راجع به بحث‌های مهندسی است، درست است، ولی باز هم اعتقاد دارم که مشارکت مقوله فرایندی است اتفاقاً وقتی گذشته‌مان را مرور و آسیب‌شناسی می‌کنیم، متوجه می‌شویم که مشارکت مالی بدترین حالت آن است. خیلی همین حالا هم تصور می‌کنند چون افراد پول پرداخت می‌کنند، پس برای آنها اهمیت پیدا می‌کند. خیر. باید این گونه باشد که فرد بگوید چون این کار مهم است، پس در آن مشارکت می‌کنم. چون این کار منافع درازمدت من را تحت تأثیر قرار می‌دهد، چون به این مقوله باور دارم در آن مشارکت می‌کنم. یعنی این باور و این رویکرد خیلی مهم است. متأسفانه خیلی حاصل نمی‌شود.

دبیر میزگرد:

آیا از زمان تصویب این آئین‌نامه، در عمل هم به این مقوله پایبند بوده‌اید؟

آقای دکتر نادر علیزاده:

بله، اتفاقاً در فاز ۲ خوزستان در حال انجام آن هستیم. چون تجربه‌ی فاز ۱ را داشتیم، در همین مرحله پیدایش طرح فاز ۲ کار، مشاورین ما گروه‌های مشارکت را تشکیل داده‌اند و وارد مذاکره با مردم شده‌اند. گروه‌ها و هسته‌های برنامه‌ریزی را با مردم تشکیل داده‌ایم که انشالله در فرصت مقتضی از آن تجربه خواهیم گفت.

در تائید صحبت آقای دکتر علیزاده باید عرض کنم که فکر می‌کنم در آئین‌نامه‌ی تعاونی‌ها بود و در آنجا با هماهنگی یکدیگر آن بند افزوده شد. البته این را هم گوشزد نمایم که این بند در واقع بیشتر در مورد بهبود شبکه‌های آبیاری صدق می‌کند، یعنی جایی که به صورت سنتی مردم کشاورز و بهره‌برداران حضور دارند، که در ابتدا موضوع را با آنها طرح می‌نمائیم و از آنها درخواست می‌کنیم که تعاونی‌ها را در فاز دوم تشکیل دهند. ولی در جاهایی که طرح توسعه هست و هنوز مردمی در آنجا حضور ندارند و نوآباد محسوب می‌شود، در آنجا پیگیری و تعهد نسبت به چنین رویه‌ای دشوار خواهد بود. همین اراضی نوآباد را هم که مطرح می‌کنند، با تجربه‌ای که من دارم، در عرصه منابع طبیعی ایران (به جز آن منطقه کویری که خاص هست) جایی نیست که مردم نقش‌آفرینی نداشته باشند. آنجایی که امکان زیست در آن وجود دارد و در هر زیست‌بومی که شکل گرفته، قطعاً سامانه‌های عرفی برای بهره‌برداری از منابع به وجود آمده است. این که آقای طالبی مطرح می‌کنند که این مشارکت‌ها به صورت خودجوش در جاهایی وجود دارد، من کاملاً این حرف را قبول دارم. در همین اراضی خودآفرین اردبیل که به قول آقای حب‌وطن در زمره اراضی توسعه بوده، می‌گفتند که هنوز معلوم نیست به چه کسانی قرار هست واگذار شود.. تا مقدماً به دنبال ایجاد نظام‌های بهره‌برداری آنها برویم! من اتفاقاً در همان جا گفتم نه! این‌ها همه مرتع بوده است و سامانه‌های عرفی مرتع از بین نرفته است. بهره‌برداران عمری به صورت سنتی از این مراتع استفاده می‌کردند و جالب اینه که بعدها رفتند و مشاهده کردند که منابع طبیعی برای همه آنها پروانه‌های عرفی صادر کرده است. سپس به مدد کمک‌گرفتن از همین نظام عرفی و پروانه‌های صادره، واگذاری به همان مردم دارد اتفاق می‌افتد و تأکید داشتیم همین‌جا بروید و مذاکره کنید تا این بستر شکل بگیرد.

آقای محمد حب‌وطن:

در مورد مناطقی که اشاره داشتید هم سطحی داریم و هم زیرزمینی، پس کدام شرح خدمات ملاک عمل قرار گرفت؟ به خاطر دارم که در این مورد بحث و چالش زیادی به وجود آمد.

در حال حاضر به خاطر ندارم که در کدام بند دستورالعمل و یا اصلاً به چه شکلی دیده شد، ولی کلیتی از آن در ذهنم هست که گفتیم جاهایی که هر منبعی غالب بود (نمی‌دانم رقم ۷۰ درصد، ۳۰-۷۰ ملاک قرارگرفت یا نه) دستورالعمل مربوط به آن ملاک عمل قرارگیرد.

حال ممکن است یکی پرسش کند که اگر ۵۰-۵۰ بود، آن وقت چه؟ واقعیت این است که به ندرت پیش می‌آید که با دشتی روبرو باشیم که مثلاً ۵۰ درصد بهره‌بردار آن از منابع آب زیرزمینی و مابقی آب سطحی باشد. ولی گفته شده در جاهایی که در کنار شبکه چاه هم وجود دارد، مثلاً در دشت قزوین که ۴۰-۵۰ چاه تلفیقی دارد، یعنی جاهایی که بهره‌برداری به صورت تلفیقی هست، اگر هر کدام غالب شد، از دستورالعمل مربوط به آن استفاده خواهد شد. در اینجا بحث بر سر سازه برداشت آب است. متناسب با اینکه سازه برداشت چه باشد، رفتارها متفاوت خواهد بود. وقتی سازه غالب برداشت شما در یک دشتی چاه باشد (کانالی در آنجا وجود ندارد، دریچه‌ای نداریم که بگوییم که در قالب به اصطلاح بهره‌برداران از کانال‌ها و دریچه‌ها با بهره‌برداران وارد مذاکره بشویم، چاه هست!) و هر کسی در اراضی خود یک چاه حفر کرده باشد، در شرح خدمات گفته شده که باید هسته‌های برنامه‌ریزی روستایی تشکیل شود. چون سازه برداشت آب چاه هست و هر روستایی فرضاً ۸-۷ چاه و تا ۲۰ چاه دارد، هسته‌های برنامه‌ریزی روستاها تشکیل می‌شوند و بعد این هسته‌های روستایی به صورت هرمی تا سطح بخش بالا رفته و بعد شکل‌ها، ائتلاف‌ها، فدراسیون‌ها و اتحادیه‌ها تشکیل می‌شوند.

آقای دکتر نادر علیزاده:

باز اعتقاد دارم که تیم دست‌اندرکار تهیه این دستورالعمل اصلاً مقوله‌ی مشارکت را پروژه‌ای ندیده است. اینکه تصور شود مثلاً در حال حاضر در حوزه‌ی آب زیرزمینی مشکل انسداد چاه‌ها هست، پس ما بیائیم مشارکت را برای این مسئله در نظر بگیریم. حداقل تا جایی که خاطر دارم چنین چیزی مورد نظر ما نبوده است. اتفاقاً در این دستورالعمل پنج مرحله دیده شده است که مراحل آن را قطعاً خود شما مطالعه کرده‌اید. از بسترسازی یا آماده‌سازی برای مقوله‌ی مشارکت در قالب ظرفیت‌های سازمانی گرفته (اول گفتیم از خودمون باید شروع بکنیم) تا آخر و الان واقعاً اعتقادمان بر این است که این باید اتفاق بیفتد.

دبیر میزگرد:

فقط خواستم این را اضافه کنم که برداشت من این بوده که بحث مدیریت مشارکتی از آنجا که اولین دستورالعمل بوده، اساساً مدیریت مشارکتی بستر اجرای طرح در نظر گرفته شده بود.

آقای دکتر نادر علیزاده:

اگرچه این طرح بانی و بهانه تهیه این دستورالعمل بوده، ولی دست کم نگاه تیم تهیه‌کننده این نبوده که این دستورالعمل صرفاً برای تحقق ۱۵ پروژه طرح تعادل‌بخشی تدارک دیده شده است. داشتم اشاره می‌کردم که آن مراحل از ظرفیت‌سازی سازمانی شروع می‌شود، بحث تحلیل مسائل و تدوین اهداف و آن قسمت طرح‌ریزی که بر مبنای تعامل بین تیم کارشناسی با جامعه‌ی محلی شکل می‌گیرد.. بنای این کار آن بود که در این ۴-۵ مرحله، تیم کارشناسی در دشت مستقر شده و مسائل از دل چالش‌ها با مردم احصاء شود (به همین دلیل گفته شده که طرح‌ریزی در حقیقت با خود مردم باشد) حال شاید در یکی از این پروژه‌ها تصادفاً یا واقعاً به این نتیجه رسیدند که بله، مثلاً بستن چاه‌های غیر مجاز باید انجام شو! اما مهم هست که خود مردم به این نتیجه برسند که برای رفع چالش منابع آب زیرزمینی دشت مثلاً به ۱۰ مسئله برخورد کرده‌ایم و برای رفع آنها این ۵ راهکار احصاء شده است. هدف این بود که ابتدا با کمک و مشارکت خود مردم این مسائل را در درون دشت احصاء و سپس حل و فصل نمائیم. بنابراین اصلاً نگاه پروژه‌ای به این مسئله نداشتیم. اما راجع به بحث تعادل‌بخشی، به لحاظ مبانی کار، به مصوبات پانزدهمین جلسه‌ی شورای عالی آب بازمی‌گردد.

ولی آیا این بدان معناست که مدیریت مشارکتی در گذشته دنبال نمی‌شده است؟ البته که مورد توجه قرار داشته، اما شاید به گفته آقای حب‌وطن نگاه صرفاً سخت‌افزاری بوده و این برای بار نخست بود که به این مقوله در قالب طرح تعادل‌بخشی نگاه نرم‌افزاری صورت گرفته است. نکته دیگر، احساس ضرورت به کارگیری مقوله مشارکت (به عنوان یک ابزار یا هدف) برای حل مسائل می‌باشد. باید توجه داشت که مشارکت می‌تواند در جایی به عنوان ابزار مورد استفاده قرارگیرد و در جایی دیگر به عنوان یک هدف غایی برای حل و فصل مسائل از طریق مشارکت

مردم مطرح باشد. البته نقدهای جدی در این زمینه وجود دارد که در محور مربوط به موانع آنها را بیان خواهیم کرد. متأسفانه به مقوله منابع آب زیرزمینی، توجه زیادی صورت نگرفته است. چه دلایلی دارد؟ واقعیت این است که دلایل زیادی را می‌توان برای آن برشمرد که در حال حاضر نمی‌خواهم به آن بپردازیم. ای کاش به این مقوله توجه بیشتری می‌شد. البته این تنها به وزارت نیرو محدود نمی‌شود، بلکه برخی مجموعه‌های فرادستگاهی مانند سازمان برنامه و بودجه را نیز شامل می‌شود. به عنوان یک شاخص کافی است نگاهی به اعتبار اختصاص یافته برای مدیریت این منابع بیندازید. از کل منابع اعتباری وزارت نیرو، تنها در حدود ۳ درصد آن به مدیریت منابع آب زیرزمینی اختصاص یافته است. یعنی هیچ‌گاه از این سه درصد فراتر نرفته است. خب، اگر این مقوله واقعاً اهمیت دارد، باید در دستور کار قرار بگیرد. اتفاقاً اعتقاد دارم که در قیاس با آب‌های سطحی، با سرمایه‌گذاری به نسبت کمتر می‌تواند اثربخشی بسیار بیشتری داشته باشد. اگر بخشی از منابع را به این سمت سوق می‌دادیم، باور کنید که اثربخشی بسیار بالاتری نسبت به منابع آب‌های سطحی می‌داشتیم. این را لازم می‌دانستم تا به این دو مقوله اشاره داشته باشم. این موضوع مهمی است و به اعتقاد من توجه به این مقوله در قالب طرح تعادل بخشی منابع آب زیرزمینی اشتباه نبوده است، شاید در نقدهای کارشناسی این گونه مطرح شود که اصلاً این تعادل بخشی به جایی نرسیده است. ولی به عنوان یک مسئله که مهم بوده است. حال اگر در دولت‌های گذشته، مثلاً راجع به این ۱۵ پروژه اشاره شده، کاستی‌ها یا نواقصی وجود داشته است، ایرادی ندارد، شورای عالی آب و مجموعه‌های فرادستگاهی نظیر سازمان برنامه و بودجه، این مقوله را با نگاه جامع‌تری در دستور کار قرار دهد.

دبیر میزگرد:

از شما سپاسگزارم. سرکار خانم محمودی، اگر شما صحبتی در مورد محور دوم گفت‌وگو یعنی مدیریت مشارکتی در طرح احیاء و تعادل بخشی آب زیرزمینی و یا صحبت‌های اخیر دوستان دارید، لطفاً بفرمائید. ضمناً چنانچه سایر عزیزان صحبت دیگری درباره موارد گفت‌وگو شده نداشته باشند، می‌توانیم پس از صحبت‌های خانم محمودی به محور سوم، یعنی اقدامات و تجربیات بپردازیم.

سرکار خانم دکتر مریم محمودی:

در این مورد صحبتی ندارم. فقط لازم می‌دانم این نکته را یادآوری شوم که مقصود من از طرح بحث مشارکت صرفاً دستورالعمل مشارکتی نبود، بلکه کلیت موضوع مدیریت مشارکتی در حوزه آب را مدنظر داشتم. ضمناً از عزیزان حاضر در جلسه تقاضایی هم داشتم و آن اینکه لطفاً در بخش اقدامات و تجربیات بفرمایند که به نظرشان آیا تا به حال اصلاً تجربه موفق‌تری در امر مشارکت، به این شیوه بالا به پائین داشته‌ایم یا خیر؟ و بعد اینکه آیا پس از تدوین این دستورالعمل توانسته‌ایم بودجه‌ای برای پیاده‌سازی آن جذب نموده و یا پروژه‌های را بر اساس آن تعریف نمائیم؟ و اگر محقق گردیده، چه موردی بوده و چه نتیجه‌ای در بر داشته است؟ گمان می‌کنم طرح این موارد علاوه بر اینکه می‌تواند برای نتیجه‌گیری و جمع‌بندی جلسه امروز مفید باشد، به پژوهشی هم که در دست انجام دارم، کمک زیادی خواهد کرد.

آقای سروش طالبی اسکندری:

ابتدا این را عرض کنم که بر منافع بسیار زیاد و مزایای مشارکت، ایجاد تشکل، انجمن، آگاه و معترف بوده و بدان اعتقاد عمیق دارم و مقصودم از آنچه که در ادامه خواهم گفت، نفی این ارزش‌ها و اهمیت والای آنها نخواهد بود. ولی این ادعایی که در مورد ارتباط و منافع مشارکت در طرح تعادل‌بخشی آب زیرزمینی با بهره‌برداری پایدار از این منابع مطرح می‌شود، برای من ابهامات زیادی دارد. نگاه من به مقوله آب به طور کلی و آب زیرزمینی به صورت خاص، این هست که ما با گروه‌هایی از افراد مواجه هستیم که منافع آنها در بهره‌برداری از این منابع کاملاً در تضام با یکدیگر قرار دارد. یعنی نیروهای متخاصم که هریک معتقدند آبی که توسط آنها مصرف می‌شود (حتی بیشتر از این آب) حق اوست! بر احیای آبخوان و تعادل‌بخشی آن صحنه گذاشته و حتی از آن حمایت می‌کنند ولی حرفشان این است که چرا به سراغ وی رفته‌اید؟ افراد دیگری هستند که باید از میزان مصرف خود بکاهند. بهره‌بردار قدیمی‌تر، بهره‌بردار جدیدتر را مقصر وضعیت امروز و مستحق این کاهش می‌داند. کسی که چاهش پروانه دارد، انگشت تقصیر را به سوی صاحبان چاه‌های فاقد پروانه نشانه می‌رود. فرد صاحب چاه فاقد پروانه، بهره‌برداران

پیشین و مجاز را به خاطر مدت طولانی برخوردار از این منافع حاصل از بهره‌برداری این منابع عمومی و مشترک مستحق اعمال محدودیت دانسته و بر احصای حقوق خود تأکید دارد. بخش کشاورزی، صنعت را، روستایی، مصرف‌کننده شهری را متهم و مقصر وضع موجود معرفی می‌کنند و حتی در میان خود همین افراد و گروه‌های به ظاهر مشابه، پر از تخاصم هست. در چنین شرایطی اساساً مشارکت چه معنایی دارد؟ این صحبتی که دوستان مطرح نمودند که مثلاً از همان ابتدای طرح، افراد با یکدیگر تشکل شکل بدهند و خودشان با یکدیگر به توافق برسند که به چه طریقی باید به پایداری برسیم و چه کسی باید کمتر مصرف کند؟ این که چه کسی کمتر مصرف کند، محل بحث‌های به شدت سیاسی خواهد بود. اینکه چه کسانی توانستند در فرایند این مشارکت وارد شوند؟ چه کسانی امکان حضور در تشکل را یافتند؟ چه افرادی در این تشکل از صدای بلندتری برخوردار بوده و به این شکل قادر خواهند بود تا ادعای خود در ارتباط با محق‌بودنشان را در لوای تشکل به گفتمان غالب تبدیل نمایند (البته اگر که زورشان برسد). این تجربه در طرح سیگما در کالیفرنیا هم زیاد دیده شده است. همان طرح سیگمایی که برای ما همواره به عنوان یک نمونه موفق و درخشان مطرح و معرفی شده است با این نقد که چرا ما در همین مسیر حرکت نکردیم؟ طرحی که بر پایه دو ویژگی اصلی سامان یافته است، نخست اینکه برنامه‌ریزی‌ها به صورت محلی و در مقیاس‌های کوچک انجام شده و دوم اینکه مشارکتی بوده است به این صورت که گروه‌های مردمی خود نسبت به تشکیل آژانس اقدام نموده‌اند و همین آژانس متولی برنامه‌ریزی هست (البته با این قید که برنامه بایستی به تأیید ادارات دولتی مربوطه برسد). پژوهش‌های انتقادی که در ارتباط با همین طرح در کالیفرنیا انجام شده (توسط افرادی مانند مثلاً خانوم دابین، مولر.. کم اتفاقاً کم هم نیست)، نشان می‌دهند که حتی در کالیفرنیا خیلی از اوقات دیده شده که چطور افرادی که دسترسی قبلی به قدرت دارند، کسانی که سازمان‌هایی در اختیار دارند (این سازمان‌ها معمولاً به این شکل هست که یک شبکه آبیاری مختص به خودشان داشته و وقتی خودشان شبکه آبیاری دارند، سازمان عمومی هست که به آنها این اجازه را می‌دهد که مدیریت آب زیرزمینی را هم بر عهده بگیرند)، یا به اشکال مختلف کسانی که قدرت دارند، می‌توانند این سازمان‌ها آژانس‌ها را در اختیار بگیرند و گروه‌های رنگین‌پوست، کارگران کشاورزی، کشاورزان کوچک.. را با توسل به همین مشارکت به حاشیه برانند. مثلاً

شاید تصور عمومی در میان ما این باشد که بالاخره هر روستایی کم و بیش به آب لوله‌کشی سالم دسترسی دارد، البته ممکن است قطعی‌ها و یا تنزل کیفی برای آنها هم متصور باشیم ولی به هر حال چیزی وجود دارد. ولی در همین طرح سیگما می‌بینیم که در نتیجه آن دسترسی به آب شرب برای جوامع محروم به شدت تحت تاثیر قرار گرفته است، چرا که مثلاً یک بنگاه بزرگ کشاورزی بر روی آژانس چنبره زده و حالا برنامه‌ی ارائه می‌دهد که بواسطه آن، کسی که باید از بهره‌وری آب زیرزمینی محروم شود، اتفاقاً همان افراد بی‌صدا هستند. خلاصه این برای من سوال هست، این نقد به استروم هم وارد هست! البته من فکر می‌کنم منابع مشترکی که استروم از آن صحبت به میان می‌آورد و عمدتاً در ارتباط با چرای دام در مراتع و همینطور ماهیگیری از دریاچه بوده، با فیزیک آب زیرزمینی تمایزهای جدی دارد تا آنجا که به نوعی این مسئله را از زمره موضوعات استروم خارج می‌نماید و شاید بتوان گفت که ۲۰ سال پیش، آب زیرزمینی به عنوان یک مسئله عمومی و برجسته در سطح جهان مطرح نبوده که استروم بخواهد به آن بپردازد. با این حال من فکر می‌کنم (و می‌توانم دلایلم را هم ارایه دهم) که منبع آب زیرزمینی را نمی‌توان به عنوان یک منبع استرومی به حساب آورد. در مجموع فکر نمی‌کنم که این شکل خوشبینانه از مشارکت که مردم با یکدیگر جمع شوند، با هم به یه توافقی برسند که آب کمتر مصرف بکنیم. در ارتباط با آب زیرزمینی قابل پیاده شدن باشد.

آقای محمد حب وطن:

واقعیت این است که اطلاعات من در آن اندازه نیست که بتوانم از مجموعه‌ی اتفاقات و مطالعات یا کارهای اجرایی که در مورد مشارکت آب زیرزمینی در دنیا شده استقراء کنم و به این نتیجه برسم که به گفته آقای طالبی، مشارکت یا مدیریت مشارکتی در آب زیرزمینی امر چندان قابل تحقیقی نباشد. به لحاظ قیاسی شاید به گفته شما به لحاظ تخاصم موجود میان مشارکت‌کنندگان خیلی همخوانی وجود نداشته باشد. ولی خوب، چون بحث اجتماعی است، طبیعتاً خیلی نمی‌توان به قیاس در این زمینه تکیه کرد. یعنی حساب دو دو تا چهار تا نیست! باید ببینیم که استقراء به ما چه می‌گوید؟ یعنی ۳۰-۴۰ نمونه مطالعاتی را در سرتاسر دنیا بررسی کنیم. مثلاً لوپزگان در خصوص آکیفرهای مانچا در اسپانیا بحث دیگری را مطرح می‌نماید. در مناطقی شاهد هستیم که به کارگیری

نظریات اوستروم در زمینه منابع مشترک و تشکیل اتحادیه‌ها و تشکل‌ها .. اتفاقاً تأثیر بدی هم نداشته است. مثلاً زمانی که آقای حیدریان در دشت مرند کار می‌کرد، نسبت به حصول نتیجه و دستیابی به نسخه‌های خوب و موفق (منوط به همکاری دولتی‌ها) ابراز خوشبینی می‌کرد. می‌خواهم بگویم که شخصاً و در این لحظه اطلاعات و داده کافی در اختیار ندارم که صحبت‌های آقای طالبی را رد یا تأیید نمایم. صدم البته پیچیدگی کار را قبول دارم. یعنی همگان به پیچیدگی و به مشکلات در بحث مدیریت مشارکتی آب زیرزمینی معترف هستند. اما فکر می‌کنم در کتاب حکمرانی آب زیرزمینی بارها در جاهای مختلف از قراردادهای آبخوان از صحبت شده است، مثلاً در لیبی، مراکش، یمن .. این فعالیت‌ها در حال انجام هست. یعنی اشاراتی شده که عقد قراردادهای آبخوان میان مردم و دولت/ دستگاه اجرایی اتفاق افتاده، به یک توافقاتی رسیده‌اند و منجر به بهبود شرایط شده است. اما در مورد دستورالعمل دوم، واقعیت این است که این دستورالعمل که سال نود و هشت ابلاغ شد، بعد از نقدی بود که در خصوص خلاصه بودن دستورالعمل اول پروژه‌ی مدیریت مشارکتی آب زیرزمینی مطرح شد. در مشهد همایشی با حضور کارشناسان سازمان تعاون روستایی، آب منطقه‌ای و جهاد کشاورزی برگزار شد و در آنجا متوجه شدیم که بخشی از اشتراک صحبت‌های طرح شده به مبهم بودن دستورالعمل تهیه شده بازمی‌گردد و همین بهانه‌ای شد تا این موضوع مجدداً در شورای معاونین دو وزارتخانه طرح شود و تصمیم بر آن شد که شرح خدمات مفصل‌تری تهیه و در آن به جزئیات پرداخته و راهنمای دقیق‌تر و به اصطلاح شفاف‌تری نگاشته شود. البته بحث شما در خصوص وجود تناقض را قبول دارم، اما از زاویه‌ای دیگر از همان روز نخست نگرش دستورالعمل ما با همکارانمان چالشی داشتیم. یعنی می‌گفتیم که در روش‌شناسی دستورالعمل اینگونه آورده شده است که بایستی ابتدا فضا و بستر برای مشارکت را مهیا نمود و سپس به کمک تسهیلگر در روستاها (مشاوری که برای انجام این امور به خدمت گرفته خواهد شد) آموزش‌های لازم داده شده و از طریق برگزاری کارگاه و همان شیوه‌هایی که در پروژه تازه‌آباد مطرح بود (جداول و ماتریس و .. و بیشتر به عنوان ابزار کمکی)، جدول project design management را تنظیم نماییم و در انتها به این می‌رسیم که جامعه‌ی محلی بهره‌بردار با کمک و تسهیل‌گری مشاور راهبر پروژه و همکاری دستگاه‌های اجرایی (هسته‌های برنامه‌ریزی روستاها)، باید به اصطلاح حول یک محور همکاری جمع شوند تا

طرح‌ها و برنامه‌ها و ساز و کارهای نجات این منبع مشترک را تهیه و در زمینه نحوه اجرای آن توافق نمایند. تناقض در اینجا بود که در حالی که ما ساز و کار احصای برنامه‌ها را با مشارکت جامعه محلی تدوین کرده بودیم، در حالی که پروژه‌های اجرایی در سایر بخش‌ها تهیه و به شرکت‌های آب منطقه‌ای یا دیگر دستگاه‌های اجرایی برای اعمال در همان دشت ابلاغ شده بود! یعنی مثلاً بایستی این مقدار چاه بسته شود، این میزان کنترل نصب شود، آن مقدار تعدیل پروانه انجام شود. بنابراین آنچه بایستی عملاً از فرآیند مشارکت و به عنوان خروجی آن حاصل شود، پیشاپیش ابلاغ شده بود. همکاران ما در پاسخ استدلال می‌کردند ما که نمی‌توانیم منتظر توافق جمعی آنها بمانیم! ما می‌گفتیم بسیار خب! شما نمونه‌ای را به ما نشان دهید که این اقدامات تجویزی شما در آنجا منجر به بهبودی آبخوان شده است. خب، موردی وجود نداشت. آنها هم می‌گفتند که با این روش شما، ما تازه باید مثلاً ۳ سال منتظر بمانیم تا در انتهای پروژه‌ی مدیریت مشارکتی، مردم و بهره‌برداران به همین مجموعه از راه‌کارها برسند. منتهی یک استدلال بینابینی هم وجود داشت. فرض کنید بهره‌برداران مختلف آبخوان (کشاورز با کشاورز بغل دستی، بزرگ مالک با خرده‌مالک، صنعتگر ..) طی فرآیند مدیریت مشارکتی به توافقی با یکدیگر دست یافتند، اگر اینها در انتها به یک نسخه‌ای برای احیای دشت برسند، مگر نسخه آنها این خواهد بود که چاه بیشتری حفر شود؟ مگر نسخه آنها شامل این خواهد بود که برداشت بیشتر از پروانه انجام شود؟ یا اینکه کنترل نصب نشود؟ و یا اگر کنترلی نصب شده، برداشته شود؟ طبیعتاً و به احتمال قوی شامل همان مواردی خواهد بود که شما نیز پیشاپیش تهیه و ابلاغ کرده بودید. اما فرقی این است در اینجا به دست خود بهره‌برداران و جامعه بهره‌بردار این نسخه‌ها نوشته شده و طبیعتاً بهتر از نسخه‌های دولتی امکان اجرا پیدا خواهد کرد و نسبت به آن تعهد و تعلق خاطر بیشتری خواهد داشت. دیگر امری دستوری تلقی نخواهد شد و این سبب می‌شود تا مردم این کار را راحت‌تر و بهتر انجام دهند. به همین خاطر گفتیم برای اینکه این تعارض را حل کنیم (اینکه از یک طرف نسخه‌ها به استان‌ها رفته که در هر دشت چه کاری و چه پروژه‌ای و به چه شکل باید انجام شود، و از طرف دیگر بر اساس دستورالعمل مدیریت مشارکتی باید برنامه اقدامات به عنوان محصول فرآیند مدیریت مشارکتی استخراج شود). گفتیم در خصوص این پروژه، به صورت پایلوت عمل خواهیم کرد. حتی یک بار به خود آقای میدانی گفتم اگر می‌خواهید

این دستورالعمل اجرایی شود، تنها راهش این است که در هر استانی یک دشت نمونه انتخاب شود. به این ترتیب مثلاً در ۳۰ دشت بگوئیم که طرح تعادل‌بخشی و نسخه‌هایی که وزارت نیرو نوشته به کنار گذاشته شود و با همین شرح خدمات خود بهره‌برداران با کمک دستگاه اجرایی به نسخه‌های نجات آبخوان برسند. این نسخه‌ها، دیگر نسخه‌های بالا به پائین نبوده و نسخه‌هایی هستند که از دل جامعه‌ی بهره‌بردار درمی‌آید. در غیر این صورت این پروژه زمین خواهد خورد. ولی متأسفانه این پایلوت‌ها تا کنون اجرایی نشده است. در نهایت قرار بر آن شد که ۴ نمونه انتخاب و اجرایی شود که هنوز همان چهارتا هم انجام نشده است. توضیحات بیشتر در این خصوص را در بخش موانع ارائه خواهم کرد.

دبیر میزگرد:

اگر موافق باشید به محور سوم گفت و گوی امروز یعنی تجارب در عرصه مدیریت مشارکتی بپردازیم. با توجه به صحبت‌های اخیر آقای حبوظن مبنی بر فراهم‌نشدن شرایط لازم برای اجرای پایلوت‌های مدیریت مشارکتی در بستر طرح تعادل‌بخشی، گمان می‌کنم بایستی دایره بررسی‌هایمان در این زمینه را قدری گسترش دهیم و صرفاً به آب‌زیرزمینی هم محدود نکنیم. با توجه به اینکه بنده در این موضوع پیشتر گفت و گوهایی با آقای مهندس میبیدی (مدیرکل اسبق دفتر نظام‌های بهره‌برداری و حفاظت آب و آبفای وزارت نیرو) داشته‌ام، بحث این محور را با پرسش از آقای حبوظن در خصوص نمونه‌های توافقی ناموفق از بحث مدیریت مشارکتی آب زیرزمینی آغاز کنیم. یک مورد توافق در زمینه کاهش بهره‌برداری از آبخوان منطقه چناران میان بهره‌برداران چاه‌های کشاورزی و شرکت آب منطقه‌ای این استان بود فکر می‌کنم (مطمین نیستم البته، اگر اشتباه می‌کنم لطفاً اصلاح بفرمایید) و دیگری به بحث توافق در زمینه راه‌اندازی بازار آب در شهرستان رفسنجان در استان کرمان مربوط می‌شد. پایلوت‌هایی نیز مقرر بود با همکاری مشاوران ژاپنی ناکاتا انجام شود. سایر میهمانان نیز می‌توانند در صورت تمایل در این بحث مشارکت داشته باشند. با این همه ممکن است موارد برای گفت‌وگو درباره تجربیات داخلی در این عرصه محدود باشد، لذا با گسترده‌تر شدن دایره بررسی به منابع آب سطحی، در صورت موافقت عزیزان حاضر در جلسه، مشکلی ندارم. در ادامه هم به موانع خواهیم پرداخت. از آنجا که موانع صرفاً به نوع منبع بهره‌برداری (آب

زیرزمینی) منحصر نمی‌باشد، می‌توان حتی از موانع موجود در نمونه‌های مدیریت مشارکتی در آب سطحی نیز بهره‌برد.

آقای محمد حب‌وطن:

هر چه فکر می‌کنم، در حال حاضر مورد خاصی در مورد آب زیرزمینی به نظر نمی‌رسد. یک مورد مربوط به دشت مرند (هم آب سطحی و هم آب زیرزمینی - تلفیقی) بود که آقای دکتر حیدریان مسئولیت آن را عهده‌دار بودند و کارهایی در آن صورت گرفت ولی در میانه کار به واسطه مشکلات در تخصیص اعتبارات لازم برای پروژه و یا عدم همکاری دستگاه‌های اجرایی فرجام خیلی خوبی نداشت. البته خودشان اعتراف می‌کردند که مواردی مثل بحث خاموشی چاه‌ها را خیلی خوب با کشاورزان پیش بردند و این اتفاقی بود که بر اساس نسخه‌ای که خود کشاورزان به آن رسیده بودند (یعنی از طریق برگزاری همان کارگاه‌ها و...) رقم خورد. آقای حیدریان چون خودشان در تدوین این شرح خدمات (دستورالعمل) نقش داشتند، همزمان اجرای آن را در مرند هم دنبال می‌کردند. بنابراین رفت و برگشتی میان تدوین این شرح خدمات و کارهای میدانی در این زمینه انجام می‌گرفت. ایشان اذعان داشتند که کشاورزان خودشان به این نسخه رسیدند که در فصولی از سال می‌توانند در ازای برداشت مقداری از جریان رودخانه‌ای که در آنجا وجود دارد، چاه‌های خود را خاموش کنند و در این زمینه یک توافقی صورت گرفته بود و همه بهره‌برداران آن را امضاء کرده بودند. در خصوص ۴ طرح پایلوتی که قرار بود با مشارکت ژاپنی‌ها انجام شود، تا مرحله انعقاد قرارداد هم پیش رفت، منتهی بدلیل آنکه برای کارفرمایان، امکان عقد مستقیم قرارداد با یک مؤسسه خارجی (مورانومیرای ژاپنی) وجود نداشت.. چهار مشاور داخلی انتخاب شدند تا در واقع به نوعی این محدودیت از پیش پا برداشته شود. در مرحله بعد، حتی قراردادها با مشاوران هم بسته شد. یعنی شرکت‌های آب منطقه‌ای استان‌های خراسان رضوی، همدان، فارس، و یک جای دیگر که الان به خاطر ندارم، حتی با این مشاوران قرارداد هم امضاء کردند که متأسفانه با افزایش چشمگیر قیمت ارز و ایجاد محدودیت در زمینه مبادلات پولی و مالی، آنها نیز ادامه کار منصرف شدند. پس از آن خودمان یعنی وزارت نیرو و جهاد کشاورزی چهار پروژه پایلوت تعریف کردیم، یکی ایوانکی بود، دیگری ورامین، یکی هم در اصفهان (به گمانم در دشت مهیار) بود و از استان

فارس هم فکر کنم دشت سروستان پایلوت شده بود ولی متأسفانه این هم میسر نشد. خیلی خوب به خاطر دارم که جلساتی برای راهبری پروژه‌ها در کرج برگزار می‌کردیم. از استان فارس می‌آمدند و گزارش می‌دادند که ما داریم این کار را مثلاً در دشت داریون به خوبی پیش می‌بریم. می‌گفتیم خب چه کاری انجام دادید؟ می‌گفتند مثلاً به کشاورزان اجازه دادیم تا هر کنثوری را که دوست داشته باشند نصب نمایند. آن وقت همکار خود من در وزارت نیرو گفت نه. من بر اساس دستورالعمل به شما ابلاغ کردم که از فلان کنثور باید استفاده شود. آن موقع می‌خواستیم جلسه را ترک کنم و گفتم اگر بخواهید اینگونه عمل کنید، مشارکتی اتفاق نخواهد افتاد و خداحافظی کردم. یعنی می‌خواهم بگویم که آیا در این حد نباید آزادی عمل به بهره‌برداران بدهیم که حداقل نوع کنثور را خودشان انتخاب کنند؟ آنها که در اثر همین اتفاقات مثلاً به یک توافقی رسیده‌اند و به نصب کنثور راضی شده‌اند. می‌خواهم بگویم که مشارکت بحث پیچیده‌ای هست و خیلی‌ها باید با یکدیگر هماهنگ شوند.

آقای دکتر نادر علیزاده:

ما باید به پیشینه خود افتخار کنیم. اگر می‌خواهیم مقوله مشارکت را در حوزه مدیریت آب جا بیندازیم، باید از تجربه قنوات، به نحو احسن در آب‌های زیرزمینی استفاده کنیم. در خیلی از جاها این رویکرد پایدار بوده و حتی هنوز هم پایدار هست. بنابراین، به نظرم می‌توان این گونه مشارکت‌های خودجوش را در بسیاری جاهای دیگر دوباره به همان روش و به صورت بومی تعمیم داد و ترویج کرد و این به نظر من کار خوبی هست. در زمینه آب‌های زیرزمینی و یا بهتر است بگوئیم آب‌های سطحی و زیرزمینی (در جاهایی هم بهره‌برداری به صورت تلفیقی بوده است) می‌توان از این شیوه بهره برد. یعنی بهترین حالت این هست که به این شیوه عمل نمائیم. می‌شود به مرور نسبت به مدرن‌سازی آن هم اقدام کرد. اگر بخواهیم به پیشینه مشارکت در حوزه‌ی آب، پس از انقلاب اسلامی بپردازیم، باید خدمت شما عرض کنم که این مقوله بیشتر از دهه ۱۳۷۰ و با شکل‌گیری شرکت‌های بهره‌برداری شروع شد. به استناد قانون برنامه‌ی دوم توسعه مقرر شده بود که سه رأس اصلی سهامدار در این کار، کشاورزان، وزارت جهاد کشاورزی و وزارت نیرو باشند. یک پایه‌گذاری اولیه در این خصوص انجام شد. در همین زمان آئین‌نامه بهینه‌سازی مصرف آب کشاورزی منتشر شد که در آن به مقوله مشارکت و شکل‌گیری تشکل‌ها بسیار پرداخته

شد و چاشنی کار بحث‌های شرکت‌های بهره‌برداري شد، ولی با وجود این مبانی و پی‌ریزی‌های اولیه در خصوص شکل‌گیری این شرکت‌های بهره‌برداري، مسیر به گونه‌ی دیگری هدایت شد. یعنی نه کشاورز سهامدار شد و نه وزارت جهاد کشاورزی. بلکه در حقیقت سهامدار به نوعی تنها کارکنان مجموعه وزارت نیرو شدند. در حدود بیست و اندی از این شرکت‌ها هم پا گرفتند که همین حالا هم وجود دارند.. تا این که در طی چند سال گذشته بنا بر سیاست‌های کلی اصل ۴۴ تأکید این بود که این شرکت‌ها حتماً باید واگذار شوند که این مسیر تقریباً برای خیلی از این شرکت‌ها هم اتفاق افتاد. این را از این منظر مطرح کردم، تا تأکید کنم که نمی‌شود بدنه‌ی مردمی را برای پذیرش مسولیتی آماده نمود، ولی در عین حال، یک آقا بالاسری هم برایشان تعیین کرد و یا اینکه یک نهاد مردمی را شکل داد ولی کار را به صورت دست دوم به آنها واگذار نمود، در چنین شرایطی، قطعاً مشارکت به معنای واقعی آن شکل نمی‌گیرد. در دهه‌ی ۱۳۸۰ دوستان کار مدیریت مشارکتی را در قزوین با نظام‌های صنفی کشاورزان شروع کردند و به هر حال آن هم یک تجربه‌ای بود. این موارد را از آن جهت عرض می‌کنم که این تجربیات تلخ و شیرین، درس‌های آموزنده زیادی به همراه خود دارد. همان طور که خدمت شما عرض می‌کردم، این کار به نظام صنفی سپرده شد ولی آنها نتوانستند با شرکت مدیریت منابع آب عقد قرارداد انجام دهند و لذا آن را به تعاونی تبدیل کردند. در این چند سال اخیر نیز از بانک جهانی منابعی دریافت شده تا در چندین منطقه فعالیت‌های مشارکتی انجام شود. بهبهان یکی از همین نمونه‌ها بود. یک مورد هم پاشاکلا در مازندران بود. منابعی به آنها اختصاص پیدا کرد و توفیقاتی هم در این زمینه به دست آمد. ولی واقعیت امر این است که پایداری به معنای واقعی، در آن قسمت اتفاق نیفتاده است. این تناقضات و تجربه‌ها درس‌های زیادی داشته و هنوز هم دارد. آقای طالبی به درستی اشاره داشتند که مثلاً در کالیفرنیا شرکت‌های بزرگ مقیاسی شکل گرفته که مانع تحقق عدالت اجتماعی شده است.. اتفاقاً ما مشابه همین تجربه را در مدیریت مشارکتی در دشت قزوین داشتیم. من بر این باورم که شرکت بهره‌برداري در دشت قزوین هیچگاه اجازه نداد که بدنه مشارکت شکل بگیرد. یا در خوزستان هم به همین گونه بود. البته تمایل داشتم تا این مباحث را در بخش آسیب‌شناسی و موانع مطرح نمایم، ولی به هر حال در همین جا به آن خواهیم پرداخت. زمانی که آقای شمسایی مدیرعامل سازمان آب و برق خوزستان بود، و

خانم مهندس ادهم هم حضور داشتند، در فاز یک خوزستان، با تعاونی‌های تولید موجود آنجا در اراضی به مساحت یکصد هزار هکتار، برای یک سال قرارداد آب بستیم. البته این‌ها نطفه اولیه شکل‌گیری مشارکت بود (استفاده از ظرفیت نهادهای مردمی در مدیریت آب) و نه به مفهوم اعلاای آن مشارکتی که مد نظر ما هست. ولی همین هم به محض آنکه من، آقای شمسایی و خانم ادهم جابه‌جا شدیم، اصلاً آن مقوله و ساختار هم جمع شد. چرا؟ به دلیل وجود برخی از همان مجموعه‌ها که در واقع شرکت‌های بهره‌برداری هستند که الان در بدنه خود استان وجود دارند. البته به صورت نمونه موردی تجربیات موفق‌تری هم داشتیم. آقای طالبی به بحث مچن اشاره داشتند و آن را مورد مذاکره قرار داده‌اند. تعاونی تولید نوین دز در استان خوزستان، یا تعاونی‌های (۶-۷ تعاونی) پایاب سد گلستان و بوستان که کل پروسه بهره‌برداری و نگهداری را خود عهده‌دار بوده و حتی در بعضی مناطق، سازه‌های بزرگ مقیاس را هم تحویل گرفته و خود آن را مدیریت می‌کنند، نمونه‌های موفق دیگری در همین زمینه هستند. مصداقی که آقای حب‌وطن بدان اشاره داشتند، نمونه اعلاای آن را در تعاونی‌های تولید هرمزآباد شهرستان سمیرم اصفهان سراغ دارم. یک تعاونی با سه چهار هزار هکتار اراضی تحت پوشش، که کل سیستم به صورت یکپارچه تحت پوشش مدیریت آبیاری تحت فشار قرارداد. اعضای این تعاونی واقعاً خودشان به این باور و نتیجه رسیدند که باید برای حفاظت از منابع آب زیرزمینی خود اقداماتی را انجام دهند. به عنوان نمونه، در بخشی از سال کل چاه‌ها را می‌بندند (به مدت سه الی چهار ماه خاموشی می‌گذارند) و از این گونه کارها را مدنظر دارند. اگر زمانی در مسیرتان قرار گرفت، حتماً از این تعاونی بازدید کنید. این تعاونی تنها در این زمینه فعالیت نکرده، بلکه در حوزه‌های دیگری نظیر مقوله‌ی بهره‌وری هم کارهای خیلی تأثیرگذاری انجام داده است. همین حالا هم از میان همین تعاونی‌های تولید، شرکت‌های سهامی زراعی و یا کشت و صنعت‌های موجود در استان‌های مختلف، به صورت جسته‌گریخته، نزدیک به دویست و اندی شرکت قرارداد آب را با شرکت‌های بهره‌برداری منعقد می‌کنند و اگر چه که شاید به آن مرحله‌ی بهره‌برداری و نگهداری نرسیده‌اند، حداقل بحث‌های تقسیم، توزیع و مدیریت آب را خود بر عهده می‌گیرند. اگر اجازه بفرمایید پیشینه‌ای هم راجع به مقوله مشارکت در آبهای سطحی عرض کنم. در آن مقطع آقای حب‌وطن حضور نداشتند ولی آقای مهندس جباری مسئولیت داشتند. در مرحله‌ای دو

وزارتخانه به این نتیجه رسیدند که واقعاً مقوله مشارکت را در آب‌های سطحی به صورت جدی دنبال نمایند و دولت این درخواست را مطرح کرد و شورای عالی آب هم آن را از مجموعه مطالبه کرد. لذا، تصمیم گرفتیم تا به تعصی از تجربه جهانی، بحث انتقال مدیریت آبیاری را در زمینه آب‌های سطحی داشته باشیم. مدت خیلی طولانی (بیش از شش-هفت ماه) جلسات مکرری تشکیل شد تا آیین‌نامه واگذاری مالکیت و مدیریت شبکه‌های آبیاری تدوین شود. همین حالا هم دوستان در وزارت نیرو نظرشان بر این است که شبکه‌هایی که وزارت نیرو در اختیار دارد، چون در حقیقت اراضی را خریداری می‌کند، تحت تملک وزارت نیرو قرارداد، و بنابراین این موضوع بحث مالکیت باید به لحاظ قانونی حل و فصل شود. ملی آن آیین‌نامه هیچگاه به دولت نرسید. می‌خواهم بگویم که اینها هم بخشی از همین تجربیات تلخ و شیرین در این زمینه هست. ولی فراموش نکنیم که اگر بخواهیم مقوله مشارکت را در بحث آب‌های سطحی وزیرزمینی دنبال نماییم، باید دشت و فعالیت‌ها در آن دشت را به صورت جامع و یکپارچه ببینیم. جدیداً هم حدود ۲-۳ سالی هست که کاری را به صورت پایلوت در استان خراسان جنوبی و در شهرستان فردوس شروع کرده‌ایم که در بالادست بحث آبخیزداری و در پایین دست هم بحث قنات و پایاب آنها را تحت عنوان طرح‌های آبخیز تا جالیز دنبال می‌کنیم. بنا بود که واقعا این مقوله را به صورت جامع (یعنی هم بالادست را که واقعاً تزریق منابع در آنجا اتفاق بیفتد، هم خود قنات را و هم پایاب قنات را) در نظر بگیریم. حالا معاونت آب خاک یک چنین طرحی را تحت عنوان آب خیز تا جالیز، در دستور کار مجموعه قراردادده است. شما قطعاً کتاب انتقال مدیریت آبیاری، ترجمه آقای دکتر حیدریان، را مشاهده و مطالعه کرده‌اید. این کتاب خیلی جالبی هست. با وجودی که این کتاب در سال ۲۰۰۵ منتشر شده است، هنوز بعد از چندین سال، فکر کنم گویای واقعیت روز جامعه ایران باشد. در این کتاب تجربه در حدود ۴۳ شبکه آبیاری در اقصی‌نقاط جهان بررسی شده است. من این کتاب را من چندین بار مطالعه کردم و خیلی جاها هم از آن استفاده کردم. آنچه برای من در فرآیند انتقال مدیریت آبیاری در کشورهای مختلف جالب بود، که البته می‌شود در بخش موانع هم به آن پرداخت، مقاومت‌ها برای این انتقال بود. بر اساس این تجربیات، بیشترین مقاومت برای انتقال مدیریت آبیاری (بعنوان یک مانع اصلی برای انجام این کار)، در میان کارشناسی ذی‌نفع دستگاه‌های اجرایی مربوطه قابل مشاهده بود. جالب است بدانید که این مسأله

همین حالا هم در بدنه اجرایی و مدیریتی ما کاملاً مشهود است. می‌توانم مثلاً به موردی که آقای حب‌وطن در زمینه کنتورها مطرح کردند، به عنوان یک نمونه در این زمینه اشاره داشته باشم. تازه باید به این مسأله هم توجه داشته باشید که بدنه‌ی کارشناسی ستاد، با صف فاصله خیلی زیادی دارد! در آنجا موضوعات متعددی از قبیل تعصبات شهرستانی و استانی .. نیز مطرح می‌شود. نکته جالب دیگری که در همین کتاب، به عنوان یکی از موانع شکل‌گیری مشارکت در خیلی از کشورها یاد شده بود، سیاسیون بودند و جالب هست بدانید که در آنجا به طور مشخص از نمایندگان (به دلیل نکته‌ای که از آن به عنوان تسهیم قدرت یاد کرده) نام برده شده است.. چون به هر حال شما می‌خواهید این قدرت را تقسیم کنید.

به خاطر دارم که یک گزارشی در زمان مسئولیت آقای مهندس میبدی، به نام آسیب‌شناسی طرح‌های آب‌های زیرزمینی، تدوین شد که در آن به خیلی از دلایل و ناکارآمدی‌های آن طرح‌ها و عدم توفیقات آن اشاره شده بود، اگر دسترسی به آن گزارش وجود داشته باشد (حالا نمی‌دانم که آقای حب‌وطن به آن دسترسی داشته باشند یا خیر)، می‌تواند در بررسی و ارزیابی مجموعه‌ی اقداماتی که در این عرصه انجام گرفته، خیلی کمک‌کننده باشد.

آقای سروش طالبی اسکندری:

من تمایل دارم در اینجا خلاصه‌ای از نتیجه مطالعات تازه‌آباد را به عنوان بخش پایانی صحبت‌های خودم ارائه دهم و در خلال توضیحاتم به موارد مرتبط با محور باقیمانده برای گفت و گو در جلسه امروز هم بپردازم. یک زمانی هم در گزارش‌ها و هم در سخنرانی‌ها و توصیفات، تجربه تازه‌آباد، به عنوان یک نمونه بسیار موفق و اعلاایی از مشارکت در منابع آب معرفی و بازنمایی می‌شد، با برخی از افراد به ظاهر مطلع و شناخته شده هم که در این زمینه گفت‌وگو می‌کردیم، مجدداً همین حرف‌ها شنیده حتی در خود منطقه هم که با افراد مسئول، به نام و چه در بخش دولتی و چه در میان کشاورزان که به عنوان افراد تاثیرگذار و پیشگام در این پروژه شناخته شده‌اند (به نظرم ذکر نام چنین افراد شناخته شده‌ای، در این مرحله چیز خیلی عجیبی یا دور از انتظاری نباشد، مانند آقای قزل و آقای نوری‌سقر) گفت‌وگو می‌کردیم، به نظر می‌رسید که همه چیز گل و بلبل باشد، از مسئولیت‌های واگذار شده به تشکل، ساختار خیلی منظم برای انجام امور، گروه‌بندی‌ها صحبت به میان می‌آمد و اینکه چگونه این انتقال مدیریت انجام شده و تشکل به بهترین نحو ممکن در حال اداره امور است و ما همچنان بر این باور بودیم که بسیار عالی، با یک تجربه‌ی خیلی موفق و درخشان از مدیریت مشارکتی در منابع آب مواجه هستیم. اما وقتی رسیدیم بر سر زمین‌های کشاورزی رسیدیم، داخل روستاها شدیم و با کشاورزان صحبت کردیم، متوجه شدیم که آنچه به صورت مکرر در کلام ساکنین آن تکرار می‌شود این است که مدیریت مشارکتی مرده است، سال‌هاست که مرده و سال‌هاست که در اینجا آبی وجود ندارد، یک بار هم که آب آمد به صورت سیلاب بود و پمپ‌های ما را هم با خود برد و چیزی که نصیب ما شد، خساراتی که به واسطه تخریب خانه‌ها و دارایی‌هایمان بر روی دست ما گذاشت و خلاصه آنکه مدیریت مشارکتی مرده. باز یک بررسی بیشتر در این مورد نشان داد که عموم مردم هیچ ارتباطی با تعاونی پیوند نداشتند. حتی نمی‌دانستند که در حال حاضر، مدیرعامل چه کسی است، آخرین بار مجمع کی برگزار شده؟ هیات مدیره چه کسانی هستند؟ از شش روستایی که آنجا هستند و عموماً هم به کشاورز اشتغال دارند، هیچکدام خبر نداشتند. از آخرین باری که به تعاونی مراجعه کرده بودند، سال‌ها می‌گذشت! حتی بسیاری از افراد ترجیح می‌دادند که کودی مورد نیاز خود را از تعاونی پیوند دریافت نکنند و مثلاً

از انبارآلوم بگیرند و یا به شکل دیگری تهیه کنند. مدیران تعاونی عموماً افراد خوشنامی در بین این کشاورزان نبودند. بررسی‌های بیشتر در این پروژه نشان می‌داد (در واقع حرف آخر بزخم) که مطرح‌شدن نام پروژه تازه‌آباد به عنوان یک نونه موفق در مدیریت مشارکتی در حوزه آب، موقعیت ویژه‌ای را برای برخی از افراد شاخص پروژه، هم به لحاظ اعتباری و هم به لحاظ بعضاً مادی به وجود آورده است. مثلاً من به عنوان کشاورزی که تا دیروز در اینجا در کنار شغل معلمی به کار کشاورزی هم اشتغال داشتم، الان هر چند ماه یک بار از من برای حضور در جلسات مختلف در حضور معاون وزیر، ژاپنی‌ها، برای پروژه جدید و در استان‌های مختلف دعوت می‌شود که اعتبار قابل‌توجهی است. همین طور به لحاظ تخصیص منابع مالی (برای شبکه‌ای که سال‌هاست آب به آن نرسیده) در اولویت قرار می‌گیرد و برای آن سیستم آبیاری گان بومدار خریداری می‌شود تا در اختیار کشاورزان قرار داده شود. خب طبیعتاً در جایی که آبی ندارد، این دستگاه در بیشتر اوقات بلااستفاده در زیر آفتاب می‌ماند و البته در مواقعی هم، همین کشاورزان شاخص چاه‌دار، امکان استفاده از آن را می‌یابند. البته همیشه اینگونه نبوده که این شبکه آبی دریافت نکرده باشد، جریان‌های سیلابی که از سمت علی‌آباد کتول و زرین گل و .. به سمت این منطقه وارد می‌شوند، یک جریان محدودی را وارد رودخانه می‌نماید و باز همین افراد شاخص هستند که امکان بهره‌برداری از آن را می‌یابند. بنابراین، به لحاظ مادی هم افرادی که در تعاونی هستند می‌توانند پمپ تعاونی را روشن کنند (در زمان ورود جریان) و آب را به داخل کانال آب هدایت کرده و از آن استفاده نمایند و این در حالی است که سایر کشاورزان اصلاً خبردار هم نمی‌شوند. البته این آب خاصی هم نبوده و بیشتر شور است که EC بالای هم دارد. ولی به هرسو سالانه آبی مثلاً در حد ۱۰۰ هکتار جهت آبیاری مزارع اختصاص می‌یابد، بدون اینکه منافع عمومی داشته باشد. اما سؤال مهمی که در این میان پیش می‌آید این است که کلیت این تعاونی حتی در زمانی که همچنان خیلی مطرح بوده و این تصویر گرگان رود به خاک سیاه نشسته وجود نداشت، چه کارکردی داشته است؟ ظاهراً قرار بر معرفی یک الگوی ایده‌آل از مشارکت مردمی بوده که در آن دولت آبی در اختیار بهره‌بردار قرار می‌دهد (اینکه حالا چه زمانی این آب را در اختیار قرار می‌دهد؟ اصلاً آبی تحویل می‌شود یا نمی‌شود.. محل بحث من نیست که بخواهم به آن جواب دهم)، طبیعتاً با اولویت مزرعه اتکا (چرا که این مزرعه به ارتش تعلق داشته،

قدیمی‌تر بوده و بالاخره نفوذ دارد و حال اگر آبی باقی‌ماند در اختیار شما قرار داده می‌شود) و بعد زمانی که آب پای پمپ شبکه رسید، دیگر خودتان می‌دانید. می‌خواهم بگویم که این مشارکت قرار نیست مثلاً درباره احداث یا عدم ساخت سد زرین گل یا وضعیت رو به نابودی گرگان‌رود (یعنی رودخانه‌ای که مگر سیل ۱۳۹۷ بیاید تا آبی در آن جریان یابد) تأثیری داشته باشد و از آن رو است که می‌بینید در همین رودخانه باز سد ۱۶۰-۱۷۰ میلیون متر مکعبی نرماب ساخته می‌شود یا همین سد زرین گل در حال احداث است! جنبش کشاورزان اصفهان از آن جهت در نظرم درخشان و متمایز جلوه می‌نماید که در برابر تصمیمات یکجانبه و نادرست دولت برای تعریف مصارف و توسعه جدید، دست درازی صنعت و فولاد مبارکه به آب و یا اجرای طرح انتقال آب بن-بروجن ایستادگی می‌نماید و اعتراضات سازمان‌یافته و گسترده‌ای را شکل می‌دهد. ولی در مواردی مانند تعاونی پیوند، می‌بینیم که مطلقاً قرار نیست که این سازمان/تعاونی وارد حیطه‌ای بشود که دولت آن را عرصه جولان خود می‌پندارد و برای او پذیرفته نیست که از شکل‌گیری و پایه‌گذاری نهاد/ساختاری (تعاونی) حمایت نماید که بخواهد در مقابلش بایستد و تصمیمات آن زیر سؤال برده یا با آنها مخالفت نماید. باز به پرسش نخستی که در این زمینه مطرح کردم باز می‌گردم و آن اینکه پس چه اتفاقی می‌افتد که یک چنین تصویر درخشان و گل و بلبل‌ی از تازه‌آباد توسط افراد مختلف ارایه می‌شود؟! این به نظر من تلاشی برای فریزکردن در مقطعی از زمان است که این افراد دست‌اندرکار آن ارج و قرب زیادی داشتند و این پروژه شهرت زیادی کسب کرده بود. وقتی یک چنین اعتباری به واسطه‌ی این عملکرد به ظاهر درخشان کسب می‌شود، افراد می‌توانند از اعتبار و منافع و مزایایی که پروژه برای آنها به ارمغان آورده به استفاده کنند و همچنان دعوت شوند تا از یک تازه‌آباد خیالی سخن بگویند که همه چیزش مانند ساعت منظم بوده و در حال کار است. با اینکه خودم بسیار به مشارکت علاقه‌مند هستم. مشارکت را دموکراسی می‌دانم و معتقدم که آب در بافت ایران زمینه‌ای برای دستیابی به دموکراسی هست که با تمرین در مدیریت آب دست‌یافتنی می‌باشد و می‌تواند جامعه ما را به سمت دموکراتیک‌تر شدن پیش ببرد. ولی می‌خواهم تأکید کنم که مشارکت باید از این فضای قدسی که برای آن ساخته شده خارج شود تا بتوان به نقد آن پرداخت و مجدداً گفته قبلی خودم را یادآوری می‌کنم که اشکال بسیار متنوعی از مشارکت وجود دارد و با تحمیل یک شکل رسمی دولتی

از مشارکت، آن شکل‌های درخشان و ارگانیک‌تر از مشارکت و شکل‌های جنبشی یا رادیکال از مشارکت رو به نظر من نباید پنهانشان کنیم.

سرکار خانم دکتر مریم محمودی:

این تجربه تازه‌آباد واقعاً تجربه عجیبی بود. من به همراه آقای طالبی با دو طرح مسئله مختلف به آنجا رفتیم مواجه شدیم با شرایطی که اصلاً آبی وجود ندارد که بخواهیم برایش این کارها را انجام دهیم و از این جهت جالب بود. از تعاونی پیوند، همچنان به عنوان یک نمونه موفق در مدیریت مشارکتی منابع آب نامبرده می‌شود و حتی مبنای نگارش دستورالعمل مدیریت مشارکتی در طرح تعادل‌بخشی منابع آب زیرزمینی هم قرار گرفته است. در خیلی از جاهای دیگر هم ممکن است اتفاق مشابهی افتاده باشد که به دلایلی (اختصاص بودجه‌ای از جانب یک نهاد یا بانک خارجی یا مواردی نظیر آن) تلاش‌های زیادی صورت گرفته باشد و هزینه هنگفتی هم پرداخت شده باشد، ولی برای آبی که نیست. بروز این مسئله در مورد سدها و سازه‌های بزرگی نظیر آن در ادبیات این مسأله به چشم می‌خورد و لذا اینکه این اتفاقات را مثلاً در ایران و در مورد سدها داشته باشیم، برایمان تا اندازه‌ای روشن بوده و چیز عجیبی نیست (همان طور که آقای دکتر علیزاده هم در بیاناتشان اشاره داشتند، به دلیل وجود زنجیره‌ای از ذینفعان رخ داده است. بر اساس بررسی موله و مولینگا روشن شده که یک زنجیره منافع بعضاً سه، چهار و گهگاه حتی پنج‌گانه -یعنی با پنج زنجیره اصلی- وجود دارد و اینها وضعیتی را شکل می‌دهند تا ورود دولت، شرکت‌های مشاور و پیمانکار دست‌اندرکار سدسازی و نمایندگان مجلس را به مسأله ممکن سازند و در این میان دولت هم می‌تواند از آن به عنوان یک ابزار دولت-ملت سازی استفاده کرده و بعدها از آنها به عنوان نمادی برای معرفی خود به در قامت یک دولت خدمتگزار.. استفاده نماید).

تکرار همین مسأله درباره موضوعی بوده که به نوعی در تضاد با آن رویکرد سدسازی یا رویکرد بالا به پائین معرفی می‌شده است. یعنی در قضیه سدسازی، از جایی به بعد دیگر آبی وجود ندارد، با این وجود، همچنان سد ساخته می‌شود و ظاهراً در بحث مشارکت هم به همین‌گونه است. بعد از دیدن تازه‌آباد، حسم این بود که به هیچکدام از مواردی که به عنوان نمونه‌های مدیریت مشارکتی معرفی می‌شوند (از این جهت که آیا اصلاً آنجا آبی وجود دارد که برای آن همه تلاش می‌شود، یا اگر الان در حال اقدام هستند، آیا مثلاً آنجا ۲ سال دیگر آب وجود خواهد داشت یا خیر؟)، دیگر نمی‌توان اعتماد کرد! مسئله عجیب دیگری که در فرایند این پروژه با آن مواجه شدم، فقدان مستندات در زمینه فعالیت‌های صورت گرفته در این زمینه بود. سابقه رویکرد مدیریت مشارکتی یا انتقال مدیریت آبیاری در ایران (که با PIM یا IMT .. معرفی می‌شد و برای آن کنفرانس‌های مختلفی برگزار شد، کتاب‌ها در خصوص آن نگارش شده، و مدت‌ها درباره آن صحبت شده) به اواخر ۱۳۷۰ و اوایل دهه ۱۳۸۰ شمسی بازمی‌گردد. ولی در حال حاضر (به استثنای مقالات کنفرانس‌های برگزار شده و یه سری پروژه‌های انجام شده)، وقتی که از افراد مطلع یا دست‌اندرکار پرسیده می‌شود، این نمونه مدیریت مشارکتی در دشت‌های مختلف، مثلاً دشت عباس که از آن صحبت می‌کنید و با جزئیات و یک چنین تفکیکی می‌گویید که مثلاً در یکجا روش‌شناسی PIM هست و یا در جای دیگر IMT هست...، خب گزارشات آن کجاست تا بررسی شود منظور دقیق شما از مشارکت چیست و در آنجا دقیقاً چه کاری انجام شده .. (چون به نظرم می‌آید که در این باره یک ادبیات وسیعی وجود دارد و تفسیر افراد از آن می‌تواند کاملاً با یکدیگر متفاوت و حتی مبهم باشد)، پاسخ روشنی دریافت نمی‌کنید. ولی زمانی که مشاوری برای این پروژه تعیین شده باشد، قاعدتاً باید گزارشی نوشته شده و در اختیار کارفرما قرار گرفته باشد. ولی پیگیری‌های من حتی از آدم‌های مختلفی که در همین کارگروه مدیریت مشارکتی بودند و افرادی که گمان می‌کردم دسترسی دارند به جایی نرسید و از این جهت برای من باعث تعجب است! البته نمی‌خواهم منکر زحمت دوستان در آن کارگروه مدیریت مشارکتی شوم و تلاش‌های ایشان قطعاً در جای خود قابل تقدیر هست، ولی تصورم بر این بود که وقتی شما می‌خواهید دستورالعمل جدید بدهید (با حتی اصلاً دستورالعمل هم نخواهید بدهید) با وجود این همه کار انجام شده، بایستی یک مستندسازی و ارزیابی از تجربیات گذشته وجود

داشته باشد. من انتظار داشتم زمانی که به افرادی که در این پروژه‌ها سابقه فعالیت داشته و یا سمت‌هایی در بخش های مختلف مرتبط با این پروژه‌ها داشته‌اند (وزارت کشاورزی، وزارت نیرو و یا سازمان تعاون روستایی ..) مراجعه می‌کنم، بتوانم به یک ارزیابی منسجمی در این زمینه (شبهه به نمونه‌های مشابه خارجی و در بخش مرور ادبیات جهانی) دست پیدا کنم. اگر چه آنجا هم به آن انسجام موردانتظارم نبود، ولی توانستم با یک مرور وسیع به مجموعه‌ای از ملاک‌های ارزیابی در این زمینه دست پیدا کنم (اینکه ملاک‌های ارزیابی را تا چه اندازه معتبر بدانیم .. یک بحث دیگری است)، و دستکم وقتی از مدیریت مشارکتی و موضوع مشارکت چه در آب زیرزمینی و چه در آب سطحی سخن می‌گوییم، می‌دانیم که درباره چه چیزی صحبت می‌کنیم، چیکاری در آنجا و در چه بخشی (مثلاً در بخش مالی، تصمیم‌گیری..) انجام شده است و یک دسته ملاک‌هایی وجود دارد تا بتوانم موفقیت/عدم موفقیت اقدامات صورت گرفته را با آن بسنجم. مثلاً در مرور ادبیاتی که انجام دادم، به مجموعه معیارهایی رسیدم که اگر بخواهم راجع به این مسأله حرف بزنم که این اقدامی که در اینجا انجام گرفته چه ویژگی‌هایی داشته، و یا بخواهم توصیف کنم که در اینجا چه شکلی از مشارکت اتفاق افتاده است، از آنها استفاده خواهم کرد. مثلاً باید بگویم که نوع سیستم آبیاری در اینجا چه بوده است؟ چه پیچیدگی‌ها داشته؟ متوسط مالکیت زمین چند هکتار بوده؟ مدیریت به صورت حرفه‌ای بوده یا سنتی؟ میزان زمین واگذار شده در آن طرح چه میزان بوده است؟ اصلاحات قانونی همزمان با این انتقال مدیریت چه بوده؟ و.. (من توانستم یک فهرستی از این موارد را از بررسی و مطالعه تجربیات بین‌المللی استخراج نمایم) یا اگر که بعداً بخواهم ارزیابی از آنچه انجام شده داشته باشم.. موفقیت را چگونه می‌توانم ارزیابی کنم؟ زمانی که می‌خواهم موفقیت را ارزیابی کنم، باید بگویم که اگر چطور شده باشد، موفقیت رخ داده است؟ مثلاً اینکه من به عنوان دولت یک هدف اولیه‌ام این بوده که آب‌ها را با سهولت بیشتری جمع‌آوری کنم، آیا مدیریت مشارکتی در تحقق این هدف موفق بوده یا خیر؟ و یا با توجه به اینکه نرخ بازگشت آب‌ها در طرح‌های آبی در اغلب نقاط دنیا کم می‌باشد، یکی از هدف‌های این مشارکت افزایش آب‌ها بوده است، آیا در این امر موفقیتی بدست آمده یا خیر و یا بازدهی مالی مثلاً شبکه‌های آبیاری افزایش پیدا کرده یا کم شده؟ میزان خود مشارکت چطور؟ از آن طرف یک سری شاخص‌های دیگر هم حائز اهمیت هست. مثلاً اینکه آیا

شاخص‌های مرتبط با معیشت مردم پیدا کرده است؟ آیا شاخص‌های کمی و کیفی محصولات کشاورزی بهبود پیدا کرده؟ رضایت کشاورزان بیشتر شده است؟ و... حال سؤال مهمی که برای من مطرح شده این است که چطور ممکن است که ما برای مدت طولانی (لااقل از ۱۳۷۵ به بعد) درباره مدیریت مشارکتی در منابع آب و کم و کیف آن حرف زده و اقدام کرده باشیم، ولی یک مورد کاری که این تجربیات را مستند، دسته‌بندی و ارزیابی کرده باشد وجود نداشته باشد تا بر اساس بر اساس آن در خصوص اصلاح مسیر و تصمیم‌گیری برای گام‌های بعدی .. اقدام نمایید. شاید آن هنگام گام بعدی من مثلاً نگارش یک دستورالعمل جدید باشد! چرا که ارزیابی فعالیت‌های گذشته به من نشان داده که به این دلایل اصلاً دستورالعمل درآوردن نتیجه‌ای نمی‌دهد! (شاید هم نتیجه این باشد که راه حل نگارش دستورالعمل جدید هست!..). منظورم این هست که اتفاقاً با این روشمندی انجام نمی‌شود! من واقعاً تا مدت‌ها سردرگم بودم که حالا و در چنین شرایطی چیکاری می‌توانم انجام دهم؟ یا در جمع‌بندی این پروژه باید چه توضیحی بدهم؟ وقتی که در بخش مرور ادبیات به چنین موارد و یافته‌هایی در سطح بین‌المللی رسیدم، اما در مورد ایران هیچ نمونه‌ای پیدا نمی‌کنم که بتوانم آن را با این ویژگی‌ها توصیف کنم و نه ارزیابی منسجمی یافت می‌شود تا مثلاً آنها را به عنوان نمونه ذکر کنم. در نهایت و در مشورت با آقای طالبی به این جمع‌بندی رسیدم که شاید، بایستی به صورتی کلی‌تر و از طریق یک توصیف کلان‌تری نسبت به این موارد پردازیم و اگر اجازه بفرمایید آن را در اینجا مطرح کنم تا نظر آقایان دکتر علیزاده و حب‌وطن را (بخاطر اینکه خیلی در این ماجرا درگیر هستند) نیز در خصوص آن دریافت کنم. بنظر می‌رسد که مفهوم ترجمه سیاست (policy translation) در سطوح مختلف سیاستگذاری ما در حوزه آب به یک معنایی اصلاً اتفاق نمی‌افتد! چه اینجا در موضوع مشارکت و چه در جاهای دیگر، و مصادیق متعددی هم می‌توان برای آن یافت. همینکه ما دستورالعملی می‌نویسیم یا قانونی را تصویب می‌کنیم و بعد در سال‌های بعد مجدداً آن را در قالب ورژن‌های مختلفی تکرار یا بازتولید می‌کنیم. در بخشی از طرحی که دارم، جاهایی در قانون (بعد از انقلاب) که از مشارکت نام برده شده را مرور کردم و مشاهده کردم که از جایی به بعد مدام اشاره می‌شود که باید مشارکت اتفاق بیافتد، باید کشاورزان درگیر شوند، باید مشارکت مالی داشته باشند .. و به همین شکل ادامه پیدا می‌کند و در دوره‌های بعدی مرتباً

تکرار می‌شود. گویی سیاست‌گذار بر این باور است که چون در بارهای قبل به خوبی و به طرز واضح به این مسأله نپرداخته است، دفعه بعد دوباره همان را تکرار می‌کند و گروه‌های بیشتری را درگیر می‌نماید (تو هم باید مشارکت داشته باشی و این کار را انجام بدهی، دیگری هم باید درگیر شده و آن کار را انجام دهد.. ولی همچنان در واقعیت اتفاقی نمی‌افتد! بنظر من تکرار این ناکامی‌ها نمی‌تواند صرفاً به کمبود بودجه، بی‌سوادی سیاستگذاران، منافع سیاسی.. مربوط باشد! یعنی بنظرم یک دلیل واحد و موقت برای آن وجود ندارد، بلکه علت آن ساختاری هست! (ارائه توضیحات دقیق در این خصوص احتمالاً در انتهای پروژه انجام خواهد شد) ولی بنظر می‌رسد این مفهوم (policy translation) اصلاً اتفاق نمی‌افتد! یعنی همیشه دو سطح مجزا وجود دارد، یعنی در میدان به یک شیوه عمل می‌شود و ذینفعان مختلف در این میدان هر یک تفسیری از آن دارند و کسان دیگری که در بخش سیاست‌گذاری هستند، تفسیر مربوط به خود را دارند و انگار این دو یا حتی چندتا (هر چند گروه ذینفعانی که داریم)، در دنیاهای متفاوتی سیر می‌کنند. تا آنجا که یک گروهی معتقد است من یک شمار زیادی پروژه و برنامه و .. نوشتم و گروه دیگر (وقتی به مصاحبه با فردی می‌روید که مثلاً سالها در رأس تصمیم‌گیری بوده) باور دارد که مشارکتی اتفاق نیفتاده است! گمان می‌کنم فقدان مستندات در خصوص تجربیات مختلف می‌تواند متأثر از همین ماجرا باشد یعنی وقتی فرد مثلاً متوجه می‌شود که پیشنهادی که ارائه داده کارکردی نداشته است، از یه جایی به بعد در زمینه حفظ و نگهداری مستندات آن نیز اهمیتی به خرج نمی‌دهد. من صحبت‌هایم را در همین جا خاتمه می‌دهم، ولی دوست دارم که اگر فرصت هست، دوستان نظراتشان را درباره این موضوع بفرمایند که آیا تفسیر من از این ماجرا به عنوان فردی که از بیرون به این جریانات (وجود یکسری دستورالعمل، یک سری پروژه‌های انجام شده، سخنان برخی از افراد راجع به این موارد و فقدان مدارک و مستندات ..) می‌نگرم، به نظرشان منطقی می‌آید و می‌توانند با آن تفسیر ارتباط معناداری برقرار کنند یا خیر؟

آقای محمد حبوظن:

دوستان بارها اشاره داشتند که مدل مدیریت مشارکتی در تازه‌آباد برای این دست‌ورالعمل الگو شد. واقعیت این است که این گونه نبوده است. ما این را در دست‌ورالعمل هم آورده‌ایم. نمونه تازه‌آباد بیشتر از منظر ابزار و روش کار مطرح شد. چرا که در آنجا بحث PDM یکبار تجربه شده بود و از این منظر که مشاور ابزاری در اختیار داشته باشد تا از طریق آن کشاورزان را حول انجام یک فعالیت جمعی سامان دهد، موردتوجه قرارداشته است. وگرنه در همان زمان هم از آنچه در تعاونی پیوند در حال رخ‌دادن بود، مطلع بودیم که در جای خود به آن خواهیم پرداخت. مثلاً در تجربه آندراپرادش گفته شده بود که روستاییان در فرآیند جمع‌آوری داده‌های آبی و کمک کردن به دستگاه اجرایی متولی آب مشارکت داشتند و یک رابطه اقتصادی هم در آن میان شکل گرفت که به پایدارتر شدن فرآیند از یکسو و بهبود اوضاع روستاییان از طرف دیگر منجر شد (البته بگذریم از اینکه بعدها مشاهدات نشان داد در چند روستای مورد اشاره در این تجربه اتفاق چندان چشم‌گیری هم نیافتاده است و فائو نیز در یک گزارش ارزیابی از آن تجربه به همین مسأله اذعان داشت و آن را از جهت مختلف مورد ارزیابی قرارداد و فکر می‌کنم که اندیشکده هم ترجمه آن را منتشر کرد).

می‌خواهم این نکته را یادآور شوم که در تدوین شرح خدمات (دست‌ورالعمل)، حتی از آن تجربه هم استفاده شد. مثلاً مشارکت کشاورزان در جمع‌آوری داده‌های هیدروژئولوژی، بیلان و موضوعاتی که می‌تواند منجر به شکل‌گیری ارتباط قوی‌تری بین نهاد مدیریت آب و کشاورزان شود نیز در تدوین شرح خدمات موردتوجه قرار گرفت. بنابراین اینطور نبود که صرفاً تجربه تازه‌آباد موردتوجه قرارداشته باشد. و اما در مورد تعاونی پیوند! آقای Mini مقاله جالبی را در سال ۲۰۰۵ میلادی در زمینه مدیریت مشارکتی در منابع آب منتشر کرده است. در این مقاله نمودار جالبی وجود دارد، به این شکل که میزان تمایل به مشارکت (محور عمودی) در برابر میزان دسترسی به آب (محور افقی) به شکل یک نمودار به اصطلاح زنگوله‌ای شکل ترسیم شده است. به نحوی که میزان اپتیمم مشارکت در نقطه‌ای حاصل شده است که یک میزان متوسطی از دسترسی به آب برای بهره‌برداران وجود داشته باشد. بنابراین، در جایی که دسترسی خیلی کم هست، این مشارکت اتفاق نمی‌افتد (طبیعی هم هست، زمانی که آبی وجود ندارد

مشارکت به چه کاری می‌آید؟! جایی که آب به فراوانی در دسترس همه بهره‌برداران قرار داشته و حتی بیشتر از نیاز آنها وجود دارد.. اصلاً مردم نیازی به مشارکت نمی‌بینند. اتفاقی که در تعاونی پیوند افتاد، این بود که برای چندین سال اراضی این تعاونی تأمین آب نمی‌شد، یعنی اصلاً آبی به آن نمی‌رسید (البته درباره این اواخر اطلاعی ندارم، شاید اطلاعات شما در خصوص اینکه در ۲-۳ سال گذشته آبی به آن رسیده است یا خیر؟، از من جدیدتر باشد). بنابراین وقتی میزان دسترسی به آب به شدت کم می‌شود، طبیعتاً آن روابط مشارکتی دیگر از هم خواهد پاشید.. این نکته‌ای بود که می‌خواستم درباره آن توضیحاتی بدهم.

آقای دکتر نادر علیزاده:

اگر اجازه بفرمایید من راجع به مطالبی که گفته شد، ۲ نکته را عرض نمایم. هم از آقای طالبی و هم از خانم محمودی در خصوص مطالبی که فرمودند، تشکر می‌کنم. شاید آقای حب وطن راجع به پروژه تازه‌آباد به اندازه بنده درگیر نبوده باشند. من عضو کمیته راهبری و همچنین عضو کمیته ارزیابی این پروژه بودم. ببینید، مثل بسیاری از کارها و در هنگام پیدایش یک پروژه که در زمینه مکان‌یابی با مشکل روبرو هستیم، در پروژه تازه‌آباد هم همین اتفاق افتاد.

یعنی پایلوتی که برای اجرای طرح انتخاب شده بود، قادر به حفظ پایداری آن در درازمدت نبود و ما در همان زمان هم در خصوص انتخاب این پایلوت نقدهای زیادی داشتیم. نکته‌ی دیگر (آن چیزی که آقای حب وطن هم اشاره کردند)، ملاک برای روش شناسی دستورالعمل است. من هنوز هم اعتقاد دارم که روش‌شناسی، روش‌شناسی خیلی خوبی بود و از جامعیت لازم برای پوشش مباحث مشارکت برخوردار است. این روش‌شناسی در بسیاری از جاها ثمربخش بوده است و لذا اعتقاد دارم که ما نمی‌توانیم نقدی بر روش‌شناسی این کار داشته باشیم. انتخاب پایلوت بنظر محل اشکال اصلی در نمونه تازه‌آباد بوده است. اتفاقاً (و در پاسخ به خانم دکتر محمودی) باید عرض کنم که شاخص‌های ارزیابی هم برای این کار وجود دارد! چون من خودم عضو گروه ارزیابی بودم .. نمی‌دانم آیا شما به گزارش‌های ارزیابی که در چند مرحله انجام دادیم، دسترسی داشتید یا خیر؟ ولی این گزارش‌ها وجود دارد. قطعاً آقای مهندس قزل همه این گزارشات را در اختیار دارند و می‌توانند در اختیار شما قرار دهند. این شاید

تنها پروژه‌ای باشد که مستندسازی بسیار قوی داشته است. در مجموعه‌ی سازمان جهاد کشاورزی استان گلستان، ساختمانی در اختیار این پروژه قرار داشت که در آنجا از کوچکترین اقداماتی در طول این پروژه اتفاق می‌افتاد، مستندسازی صورت می‌گرفت. گمان نمی‌کنم پروژه‌ای داشته باشیم که تا این اندازه در زمینه مستندسازی آن کار شده باشد. خروجی این پروژه هم باز در قالب یک مستند انتشار پیدا کرد که بسیار مفید بود (این مستند را در اختیار دارم، اگر علاقه‌مند بودید، می‌توانم در اختیار شما قراردهم). جهت استحضار دوستان عرض کنم که در آخرین مرحله که به همراه گروه ارزیابی، برای ارزیابی این پروژه رفتیم، از طرف تیم ایران به پایداری این پروژه نمره منفی دادیم. که البته خیلی هم به کارشناسان جایکا برخورد! چون به لحاظ مسئولیت‌های اجتماعی معمولاً برای کارشناسان بسیار سنگین است که پروژه بازخورد منفی داشته باشد. ولی ما واقعیتش این هست که تیمی که بنده در آن حضور داشتم (به همراه آقای مهندس علایی، آقای مهندس جباری..) در جلسه‌ی که برای همین موضوع برگزار شده بود و تا ساعت ۲:۳۰ صبح به طول انجامید، بنا به همین دلایلی که شما هم اشاره کردید، به ارزیابی این پروژه نمره مثبتی ندادیم. بنابراین هم ملاک‌های ارزیابی، هم روش‌شناسی، هم مستندسازی و .. درباره این پروژه وجود دارد و می‌توانید از آنها استفاده نمایید. این پروژه هم مانند هر پروژه دیگری به یک سری الزامات نیاز داشت. در گزارش ارزیابی نهایی، برای ضمانت پایداری طرح الزاماتی را گنجانیدیم، مثلاً یکی از این الزامات آن بود که وزارت نیرو حتماً و به هر شکل ممکن، بخشی از تخصیص آب اراضی مربوطه را تأمین نماید. ولی متأسفانه این الزامات در دراز مدت پیگیری نشد و تیم ژاپنی طرح هم پس از اینکه چند سال در آنجا حضور داشتند، صحنه را ترک کردند و در نتیجه شاهد شکل‌گیری آن شکاف اجتماعی و ناکامی در این طرح بودیم.

دبیر میزگرد:

بسیار ممنونم از شما. در خصوص محور چهارم گفت‌وگو باید عرض کنم که این محور یا همان موانع، انتظارات و الزامات مشارکت به صورت جسته و گریخته در صحبت‌های عزیزان مطرح شد. به عنوان نمونه آقای حب‌وطن به موضوع انگیزه‌های بهره‌برداران و یا فقدان باور حاکمیت و نبود عزم و اراده جدی برای واگذاری مسئولیت و تقسیم قدرت اشاره داشتند، یا سرکارخانم محمودی فقدان ارزیابی را مطرح کردند و اینکه اگر ارزیابی مستند و مستدلی

و وجود داشت شاید به جای تهیه دستورالعمل به دنبال رفع سایر موانع مشارکت می‌رفتیم، و یا آقای علیزاده و حب‌وطن در خلال فرمایشاتشان مقاومت در رده‌های مدیریتی (صف و ستاد) برای واگذاری مسولیت‌ها و اختیار برای تصمیم‌گیری را گوشزد کردند، مورد دیگر بحث حقوق آب بود که توسط آقای علیزاده مطرح شد و اینکه شاید مشکل از زمانی آغاز شد (یعنی مشارکت کم‌رنگ شد) که آب ملی شد. یعنی تا پیش از آن، متولی مشخصی برای آن وجود داشت، مردم آب را متعلق به خودشان می‌دانستند و در قبال آن احساس مسئولیت می‌کردند و در مدیریت آن مشارکت داشتند (در همین تجربه چناران هم – البته نمی‌توان به عنوان یک نمونه مدیریت مشارکتی از آن نام برد – یک به هر حال توافقی میان بهره‌برداران و شرکت آب منطقه‌ای استان برای مدیریت بهره‌برداری از چاه‌ها صورت گرفت ولی شرکت آب و فاضلاب به ناگهان با حفر تعداد زیادی چاه، به بهانه تأمین آب شرب، همه تعهدات و توافقات را زیر پا گذاشت) .. در حال حاضر از عزیزان تقاضا دارم تا قدری متمرکزتر به این مقوله بپردازند. بر اساس مجموعه تجربیاتی که دوستان در زمینه طرح‌های مدیریت مشارکتی داشته‌اند، چه برداشتی از این موانع دارند؟ عدم انطباق برداشتها و انتظارات دستگاه‌های متولی و بهره‌برداران از مقوله مشارکت تا چه اندازه مانع شکل‌گیری و تداوم آن شده است؟ آیا این بحث حقوق اصلاً به عنوان یک مانع در مشارکت مورد توجه قرار گرفته و مثلاً در تدوین شرح خدمات (دستورالعمل) به آن پرداخته شده است؟ آیا موانعی فراتر از فقدان وجود دستورالعمل را برای مشارکت متصور هستید؟ از دوستان تقاضا دارم به این موارد و یا سایر موارد دیگری که می‌تواند در این زمینه مطرح باشد، به صورت تفصیلی‌تر بپردازند. آقای حب‌وطن، خواهش می‌کنم بفرمایید.

آقای محمد حب‌وطن:

البته می‌شود به این موارد در یک تقسیم‌بندی و بر اساس مقیاس کلان و میانی و خرد هم نگریست. در سطح کلان، باید اذعان داشت که امر مشارکت یک پدیده‌ی اجتماعی-سیاسی هست! ما نمی‌توانیم در ماهیت مفاهیم تغییر ایجاد کنیم. بحث مشارکت هیچگاه در خلأ رخ نمی‌دهد، بلکه برای تحقق به یک بستر اجتماعی-سیاسی نیاز دارد که در آن جنبه‌های اقتصادی مسأله هم برای مشارکت‌کنندگان لحاظ شده باشد. وجود یک بستر فرهنگی را هم تا حدودی لازم و طبیعی می‌دانم، هرچند اقتصاد را زیربنایی‌تر از فرهنگ می‌بینم، چرا که از توانمندی

بیشتری برای کنترل رفتارها برخوردار است. در غیاب یک چنین بستری، طبیعی است که مشارکتی هم اتفاق نیافتد. آیا می‌توانیم وجود شکاف عظیم بی‌اعتمادی بین دولت و مردم را منکر بشویم! در سال ۱۳۹۶ از مردم خواسته شد تا آنهایی که به یارانه نیازی ندارند، از دریافت آن انصراف بدهند تا برای خیر عمومی کشور استفاده شود. چند درصد انصراف دادند؟ چهار درصد! یعنی ۹۶ درصد گفتند من به حاکمیت اعتماد ندارم! این هم یکی از همین پدیده‌های اجتماعی هست دیگر، این هم به دنبال مشارکت بوده است.

جالب آنکه در کتاب حکمرانی آب زیرزمینی، در فصل مربوط به خاورمیانه، به همین مطلب اشاره شده و در جمع‌بندی آن آمده است که، این شکاف عظیم بی‌اعتمادی میان مردم و حاکمیت، یک مانع جدی در پیشبرد بحث‌های مشارکتی است. بنابراین شکاف بی‌اعتمادی میان حاکمیت و مردم، به عنوان یک مقوله اجتماعی-سیاسی، را می‌توان به عنوان یک مانع در سطح کلان نام برد. در بحث مقیاس خرد، شاید مانع اصلی، برآورده نشدن انتظارات بهره‌برداران و کشاورزان از حضور در فرآیندهای به اصطلاح مشارکتی (به لحاظ اثرگذاری در تصمیم‌گیری‌ها) باشد. کشاورز می‌پرسد اگر من مشارکت کنم، آیا صدایم شنیده خواهد شد؟ من در کجای کار خواهم بود؟ دفاتر حقوقی از حضور نماینده کشاورزان در کارگروه‌های تصمیم‌گیری (به بهانه آنکه در قانون پیش‌بینی نشده است) ممانعت می‌کنند. من نمی‌گویم که قانون زیر پا گذاشته شود، ولی هیچ اراده‌ای هم برای اصلاح آن به چشم نمی‌خورد! که مثلاً وزارت نیرو یا جهاد کشاورزی بگوید، درست است که در قانون پیش‌بینی نشده، ولی خب اشکالی ندارد، این مربوط به چهل سال پیش بوده است، حال قانون به نحوی اصلاح شود که نماینده کشاورزان هم در کمیسیون‌های ۳ نفره تصمیم‌گیری یک کرسی برای حضور داشته باشند. چرا در این باره اقدام نمی‌شود؟ زمانی که در این زمینه هیچ اقدامی نمی‌شود، کشاورز از خود می‌پرسد که به چه دلیلی باید مشارکت داشته باشد؟! این همان صحبتی هست که بهره‌برداران در دشت نیشابور مطرح می‌کنند، همانی که چنانچه‌ها هم مطرح می‌کردند.. آب منطقه‌ای به صراحت می‌گفت که نمی‌توانم شما را در کمیسیون راه بدهم! شاید به لحاظ قانونی درست می‌گفت، ولی به لحاظ ایجابی هم هیچ اقدامی در جهت رفع آن نمی‌کرد که مثلاً وزارت نیرو در این زمینه اقدامی نماید، لایحه‌ای بدهد.. که کشاورز هم امکان حضور در کمیسیون‌های تصمیم‌گیری را داشته باشد. بحث

دیگر به عزم و اراده سیاسی حاکمیت برای تحقق این امر بازمی‌گردد، که متأسفانه مشاهده نمی‌شود! زمانی که اجازه و امکان کنش‌گری تشکل‌ها محدود می‌شود، به تقابل جامعه و حاکمیت و بازخواست و حسابرسی از آن منجر می‌شود. وقتی نه به لحاظ قانونی و نه حقوقی به آنها اجازه و امکان کنشگری اجتماعی در میدان داده نمی‌شود، خب، کشاورز هم مثل سایر مردم (بخشی از این جامعه‌ی ایرانی)، خود را حذف شده از این معادلات می‌بیند... بگذار هر آنچه می‌خواهد رقم خورد، اصلاً آبخوان نه ده سال، بلکه همین فردا خشک شود! لذا، در غیاب حس تعلق خاطر و اثرگذاری، طبیعتاً مشارکت هم اتفاق نمی‌افتد. این‌ها یافته‌های جدیدی از جامعه‌ی ایرانی نیست. ما با علم به این مسائل در زمان تدوین دستورالعمل، تلاش کردیم تا این نفی‌ها را به ایجاب تبدیل کنیم و در قالب الزامات تحقق مشارکت در آن منعکس نماییم. گفتیم که به باور و حمایت در سطح ملی (اراده‌ی سیاسی) نیاز است! یعنی تغییر نگرش و کاهش مقاومت مدیران در واگذاری و تسلیم اختیارات و قدرت به بهره‌برداران را لازم دارد. در حال حاضر، در کمتر سندی از یک ارگان دولتی می‌توانید ببینید که به صراحت تسهیم قدرت و تقسیم اختیار را مورد تأیید و تأکید قرار داده باشد. گفتیم که این موارد بایستی اتفاق بیافتد، اصل واگذاری توأمان مسئولیت‌ها و اختیارات به بهره‌برداران رعایت شود (یعنی قرار نیست فقط از آنها مسئولیت خواسته شود، همزمان و متناسب با مسئولیت‌ها، باید به آنها اختیارات هم داده شود)، باید نظام جامعی از انگیزش‌ها و مشوق‌ها تعریف شود (یعنی برای تحقق مشارکت بهره‌برداران در پروژه، مشاور، دستگاه اجرایی.. بایستی نظام انگیزشی تعریف نمایند)، و حتی در سطح بالاتر گفتیم، کارگروه ملی سازگاری با کم‌آبی (چون در آن زمان کارگروه ملی سازگاری با کم‌آبی تازه ایجاد شده بود، پای آن را نیز وسط کشیدیم) باید بیاد این نظام جامع انگیزش‌ها و مشوق‌ها را تدوین و به استان‌ها ابلاغ نماید (چرا که در غیر این صورت، استان‌ها خواهند گفت که من اختیار انجام چنین اقداماتی را ندارم)، امکانات و بسترهایی برای به اشتراک‌گذاری داده‌ها و ایجاد شفافیت با بهره‌برداران ایجاد شود (اینکه شرکت‌های آب منطقه‌ای درآمد حاصل را چگونه هزینه می‌کنند؟ چه اتفاقاتی برای مجوزهای برداشت آب در دشت می‌افتد؟ چه اتفاقی برای منافع حاصل از مشارکت می‌افتد؟.. خیلی شفاف و روشن با کشاورزان درمیان گذاشته شود)، وگرنه، مشارکتی رخ نخواهد داد. مثلاً همین بحثی که مشهدی‌ها داشتند! می‌گفتند ما با زحمت و

تلاش زیاد کشاورزان را مجاب می‌کنیم به نصب کنتر، کاهش مصرف .. تا چه اتفاقی بیفته؟! که از قبل این مشارکت ۲-۳ میلیون متر مکعب بهبود در وضعیت آبخوان‌ها ایجاد شود و بعدش شرکت آب منطقه‌ای یا آب و فاضلاب به اسم شرب چاه حفر کرده و از آن استفاده نماید؟! و به همین راحتی قید مشارکت را می‌زنند. بنابراین، اینکه منافع حاصل از این مشارکت با خود کشاورزان و تصمیم جمعی کشاورزان در موردش تصمیم گرفته شود، می‌تواند بسیار تأثیرگذار باشد. یا مثلاً بحث اقدامات آموزشی و ترویجی دستگاه اجرایی (state capacity)، آیا دستگاه‌های اداری و اجرایی ما این توان را دارند؟ مسلم است که ندارند! اصلاً بیش از حد ظرفیتشان بارگذاری صورت گرفته است. ما امیدوار بودیم کردیم که با ابلاغ این دستورالعمل، این اتفاقات رخ دهد. ولی خب، کدام ظرفیت سازی در امر مشارکت در دستگاه‌های اجرایی اتفاق افتاد؟! نهایتاً به بهانه عدم تأمین مباحث اعتباری .. راه به جایی نبرد. لازم است تا این مورد را هم بگویم که در مقایسه با سایر پروژه‌های طرح تعادل بخشی، سازمان برنامه و بودجه اعتقاد زیادی به این پروژه نداشت. به این دلیل که نحوه ارزیابی تخصیص و هزینه کرد اعتبار، برای پروژه‌ای نظیر انسداد چاه‌های غیرمجاز .. کاملاً مشخص و قابل راستی آزمایی است. مثلاً وزارت نیرو می‌تواند فهرستی دهد مبنی بر اینکه هزار تا چهار هزار چاه را در این دشت مسدود کردم! برونداد این پروژه به سادگی قابل لمس و ارزیابی است. بنابراین می‌گوید من به پروژه‌ای اعتبار می‌دهم که ملموس و مشهود و قابل گزارش‌دهی باشد. ولی در مدیریت مشارکتی اینگونه نیست! به همین خاطر در آخرین صحبتی که با سازمان برنامه بودجه داشتیم، گفته شد فعلاً مطالبات قراردادهایی که تا پیش از این داشته‌اید (ظاهراً به صورت جسته و گریخته فعالیت‌هایی به ابتکار خود شرکت‌های آب منطقه‌ای صورت گرفته و مطالباتی وجود دارد) را تصفیه کنید، تا سپس به شما مجدداً اعتبار داده شود. نهایتاً گفته شد (حتی در سطح هیات وزیران) که سازوکارهای حقوقی برای این تشکل‌ها در نظر گرفته شود تا مشخص شود که آنها از چه حقوقی برخوردار هستند. متأسفانه هنوز در این زمینه خلا داریم.. طبیعتاً اگر این الزامات اتفاق بیفتد، کماکان امید داریم که می‌تواند کارگشا باشد. در واقع تلاش کردیم تا با نگاه به موانعی که در این زمینه وجود دارد، به صورت ایجابی عمل نماییم.

آقای دکتر نادر علیزاده:

یکی از موانع، موانع ساختاری- نهادی هست. مدیریت آب اگر می‌خواهد موفق شود، باید به مدیریت حوزه‌ای بازگردد. البته منظورم چیزی نیست که طی ۲-۳ سال اخیر تحت عنوان تغییر ساختار، در تشکیلات آنها اتفاق افتاده است. این موضوع مهمی است که ساختار در مدیریت آب باید به سمت مدیریت حوزه‌ای تغییر پیدا کند. نکته دیگر در بحث موانع نهادی و حکمرانی، قوانین و مقررات هستند. در قانون توزیع عادلانه آب، جایگاه مردم و نهادهای مدنی بسیار ضعیف دیده شده است، اصلاً در آن به سازمان‌های مردمی توجهی نشده است، حتی در حد حضور و مشارکت در یک کمیته! یعنی در موضوع منابع آب‌های زیرزمینی، بر اساس ماده ۱۹ یا ۱۸، یک کارشناس از طرف جهادکشاورزی، یک کارشناس از طرف وزارت نیرو و یک کارشناس حقوقی شرکت دارند ولی کشاورزی که برای او تصمیم‌گیری می‌شود، خودش در کمیسیون حاضر نیست! خب خود کشاورز کجاست؟ پس برای چه کسی تصمیم گرفته می‌شود؟! این جایگاه‌هایی هست که در قانون اصلاً به آن توجهی نشده است. علی‌رغم همه نقدهایی که در بیانات دوستان به تجربه کالیفرنیا وجود داشت، اتفاقاً می‌خواهم توجه شما را به ظرفیت‌های قانونی که برای شکل‌گیری مشارکت مردمی در آن دیده شده، جلب نمایم! در آن طرح بعد از بیست سال (اگر واقعاً بهبودی مشاهده نشد) شورای ایالتی اجازه ورود پیدا خواهد کرد! یعنی بیست سال به جامعه‌ی محلی مهلت، امکانات، ظرفیت و .. داده می‌شود. در مقابل ما از همان اول می‌گوییم که خودمان باید وارد میدان عمل شویم. نمی‌گوییم نقدی به آن وارد نیست، نقد هست ولی یاید قسمت پر لیوان را هم نگریم! من ۴-۵ بند از خصوصیات این قانون رو یادداشت کرده‌ام که عنوان‌وار به آن اشاره خواهم کرد. اولین آن درباره تشکیل سازمان‌های پایداری آب‌های زیرزمینی است. دومین مورد، تدوین برنامه پایداری است. البته ما در دستورالعمل به ضرورت تنظیم برنامه پایداری اشاره کردیم، ولی دستورالعمل شعاع تأثیر محدودی دارد (یک وزیر قبول دارد، وزیر دیگر آن را قبول نمی‌کند! کما اینکه در حال حاضر وزیر فعلی باوری به آن ندارد! در حالیکه در زمان وزیر قبلی امری مورد تأکید بود، جلسات زیادی برای آن برگزار شد و اگر پیگیری نمی‌شد، مورد مؤاخذه قرار می‌گرفتیم. ولی الان اصلاً کسی در این قسمت، سراغ ما را هم نمی‌گیرد!)، در حالیکه قانون برای تمامی افراد، نهادها و دستگاه‌ها امری الزام‌آور

است. مورد سوم، بعد کنترل و نظارت کار است که به مدیریت محلی سپرده شده است. کجا در قوانین ما یک چنین ظرفیتی وجود دارد؟! مورد چهارم که خیلی برایم جالب بود، به عدم تغییر حقبه‌ها مربوط است. ببینید، کالیفرنیا به لحاظ منابع آب زیرزمینی شرایطی کم و بیش مشابه ما دارد. آنها بر حفظ حقبه‌ها و حقوق بهره‌برداران تأکید دارند، ولی ما چیکار کردیم؟ دوستان ما در وزارت نیرو، پروانه چاه‌های مجاز را کاهش می‌دهند. آیا این، در شرایطی که فردی ممکن است تا حتی ۵ چاه غیر مجاز هم داشته باشد، ظلم مضاعف نیست؟! بعد در قانون بودجه یک مبلغی هم برای اخذ از این متخلفان (صرفاً از جهت کسب درآمد)، در نظر گرفته شد. یعنی، به صورت غیر مستقیم، به آنها رسمیت بخشیده شده است (این خیلی بده!). آیا ما می‌توانیم این موارد را نادیده بگیریم؟ پس بنابراین، موضوع ساختاری و قوانین مقررات از موانع بسیار مهم در بحث مدیریت مشارکتی در منابع آب محسوب می‌شود. در زمان نگارش این دستورالعمل، تعداد مشاورانی که به این روش شناسی مسلط باشند، به تعداد انگشتان یه دست هم نمی‌رسید! این خود مانع بزرگی در اجرای دستورالعمل محسوب می‌شد، چون گریدهای همه مشاورین ما در ارتباط با پروژه‌های سازه‌ای بود، حال همین مشاوران با آن سابقه وارد این فضا می‌شوند. برای اینکه بتوانیم بر این فضای غالب هم فائق بیاییم، برای انتخاب مشاور ضوابط و معیارهایی را در نظر گرفتیم. اینکه چه کدوم چه کارشناسانی و با چه صلاحیت‌هایی باید به خدمت گرفته شوند.. قصد اغراق ندارم، ولی این دستورالعمل، از جمله دستورالعمل‌هایی بوده که از جامعیت‌های لازم در این زمینه برخوردار بوده است. ضمناً این نکته را بایستی اضافه نمایم که این، تنها دستورالعملی هست که به صورت مشترک توسط وزارتخانه‌های جهاد کشاورزی و نیرو تهیه شده، به امضاء وزای این دو نهاد مشترکاً آن را امضاء و ابلاغ کرده‌اند. مانع دیگر در این زمینه، به خرد بودن مالکیت اراضی کشاورزی برمی‌گردد. این، به لحاظ ساختاری، مانع بزرگی در بخش کشاورزی محسوب می‌شود. چرا که اراضی کشاورزی در پی قوانین انحصار وراثت میان وراثت یک مالک تقسیم می‌شود و سپس هر یک از وراثت سعی می‌کنند یک چاه انفرادی برای خود داشته باشد، بنابراین، اراضی به صورت مداوم خرد و خردتر شده و شمار چاه‌ها نیز به تبع آن افزایش می‌یابد. بحث سرمایه اجتماعی هم موضوع بسیار مهمی هست که آقای حبوطن به خوبی آن را تشریح نمودند. شفاف نبودن آمار و اطلاعات در زمینه منابع آب‌های زیرزمینی هم خود مانع بزرگی هست.

یعنی حتی در میان خود ما کارشناسان هم همیشه اختلاف نظر وجود دارد. فقدان آمار و اطلاعات دقیق در این زمینه باعث عدم باورمندی جامعه محلی نسبت به وجود بحران در خصوص وضعیت منابع آب زیرزمینی می‌شود و دائماً و به صراحت در جلسات گفته می‌شود که آمار شما که همیشه غلط هست! بنابراین زمانی که فرد بیماری خود را باور ندارد، چگونه می‌توانی او را برای در پیشگیری درمان متقاعد نمایی؟ اما از همه اینا مهمتر، پذیرش واقعیت دشواری کار با مردم است. من در این زمینه بیش از ۲۰ سال سابقه دارم، واقعاً کار سختی هست! به هر حال در امور مهندسی (در حد قابل قبولی) به توانایی‌های لازم دست پیدا کرده‌ایم، حتی در زمینه سدسازی‌های مدرن امروزی مشکلی نداریم.. ولی به محض اینکه می‌خواهیم یک چالش اجتماعی را حل و فصل کنیم.. همه کنار می‌کشند. ذات این کار دشوار است! به همین دلیل باید از وجود افراد متخصص، مسلط به تکنیک‌ها و ابزارها، توانمند در تعامل با جامعه و مردم.. استفاده نمود. هم می‌توان این جمع‌ها و جنبش‌ها را به بهترین نحو و در مسیر درست و مثبت هدایت کرد، و هم می‌شود با اقدامات نسنجیده، آنها را بدترین شکل ممکن هدایت و به تهدید تبدیل کرد. بنابراین، سختی این کار به ذات آن برمی‌گردد که مانع بزرگی هست و بسیاری تمایل به فعالیت در این فضا ندارند.

سرکار خانم دکتر مریم محمودی:

خواهش می‌کنم. من نکته خاصی در مورد مبحث آخر ندارم. به نظرم دوستان به خوبی جوانب مختلف آن را بیان نمودند. مهمترین آن از نظر من، همان تقسیم قدرت هست. طبیعتاً صاحبان قدرت، به تقسیم آن با سایرین علاقمند نیستند و لذا، سوال کلیدی که در یک چنین وضعیتی مطرح می‌شود این است که، چه شیوه‌ای می‌تواند در این جهت موثرتر باشد؟ آیا درخواست از صاحب قدرت برای تقسیم قدرتش می‌تواند موثر باشد؟ یا اینکه برای تحقق این انتقال قدرت باید، به یک معنا، به نیروهای اجتماعی متوسل شد تا خودشان بتوانند مالک بخشی از این قدرت شوند. این نکته مختصر من در مورد این محور بود. در مورد موضوعات قبلی هم که اشاره داشتم، نمونه تازه‌آباد مدنظرم نبود، اتفاقاً مستندات خیلی خوبی را در مورد آن در اختیار دارم، بیشتر سایر کارها در این حوزه بود که به نوعی از لفظ مشارکت در ارجاع به آنها استفاده می‌شود. اگر که هر یک از دوستان به هر نوع مستندی

(گزارش‌های شرکت‌های مشاور یا مجری، گزارشات ارزیابی...) در این زمینه دسترسی داشته باشند، ممنون می‌شوم که در اختیار من قراردهند. خیلی ممنونم از شما و سایر دوستان که زحمت برگزاری این جلسه را کشیدید.

آقای محمد حب وطن:

اگر اجازه بفرمایید یک مورد را به عنوان حسن ختام در خصوص نکته‌ای که هم خانم محمودی و هم آقای طالبی بدان اشاره داشتند، عرض نمایم. حیفم می‌آید این مطلب را در اینجا بیان نکنم! ببینید، من هم قبول دارم که جنبش‌های اجتماعی شاید یکی از موثرترین راه‌ها در اصلاح امور کشور باشد. اما نباید یک چیزی را فراموش کنیم! ما در مورد یک منبع مشترک عمومی صحبت می‌کنیم. یک منبع عمومی و یک سرمایه ملی به نام آب! و اگر از منظر سه ضلع حکمرانی بخواهیم آن را تحلیل کنیم یعنی به اصطلاح چه کسانی در اداره‌ی این منبع تاثیرگذار، ذی‌نفع و ذی‌مدخل هستند، مثل همیشه با سه ضلع دولت، بخش خصوصی و جامعه مدنی یا همان سازمان‌های مردم‌نهاد مواجه می‌شویم. خب دولت مطابق معمول سیاست‌گذاری می‌کند و بر این باور است که می‌تواند به خوبی از پس اداره آن برآید، که البته بر اساس تجربیات موجود و نتایج بدست آمده دستکم در زمینه منابع عمومی (به خصوص در مورد آب) می‌توان گفت که موفق عمل نکرده است. البته این فقط منحصر به کشور ما نبوده و خیلی از کشورهای دیگر را هم شامل می‌شود. بخش خصوصی (به نظر من کشاورزان در اینجا همان بخش خصوصی را نمایندگی می‌کنند) هم طبیعتاً در استفاده از این منبع به دنبال منافع اقتصادی خود است. آخرین ضلع، همان جامعه مدنی است. من جنبش اجتماعی جامعه مدنی برای اداره چنین منابعی را بیشتر پذیرا هستم تا جنبش اجتماعی که از طرف کشاورزان باشد. چرا که جامعه مدنی تنها رکنی از حکمرانی است که فقط مطالبه خیر عمومی دارد. یک جامعه مردم‌نهاد هیچ منفعتی غیر از پایداری سرزمینی ناشی از وجود آب را نمایندگی نمی‌کند. بنابراین، من از یکجانبه‌گرایی جنبش اجتماعی، به عنوان کمک حال امر مشارکت، بیشتر استقبال می‌کنم، والا مگر جنبش اجتماعی کشاورزان به دنبال حفاظت از این منبع (البته این را با شک و تردید می‌گویم) به همان شکلی هست که جامعه مدنی آن را دنبال می‌کند؟ یعنی هیچ منفعتی ندارد ولی سرش برای حفظ این منبع درد می‌کند؟! بنابراین،

بنظر من کشاورزان بیشتر از منظر استفاده‌ی اقتصادی از این منبع بدان می‌نگرند و برای آن تلاش و تقلا می‌کنند، پس طبیعی است که جنبش‌های اجتماعی بیشتر بایستی از جامعه مدنی تعریف بشه و دنبال شود، تا در مسیر پایداری فرارداشته باشند.

در پیشینه تاریخی آب در ایران می‌توان سوابق نهادهای مشارکتی مدیریت آب را بازشناسی کرد. تحولات صورت‌گرفته در یکصد سال گذشته (تشکیل دولت مدرن، اصلاحات اراضی، قانون ملی شدن آب و...) به تدریج از نقش مردم و نهادهای مردمی در مدیریت آب کاسته و دولت را به قدرت مایشاء در این عرصه بدل کرده است. از اواسط دهه ۱۳۷۰ تلاش‌هایی برای تقویت مجدد مشارکت بهره‌برداران آب کشاورزی در مدیریت آب (به سبب مواردی نظیر بار مالی فزاینده برای دولت..) صورت گرفت که موفقیت چندانی را به دنبال نداشته است.

در طرح احیاء و تعادل‌بخشی منابع آب زیرزمینی که در سال ۱۳۹۳ به تصویب شورای عالی آب رسید، مدیریت مشارکتی منابع آب زیرزمینی به عنوان نخستین پروژه از پروژه‌های ۱۵ گانه این طرح معرفی گردید. متعاقباً دستورالعمل‌نهایی این پروژه با تشکیل کارگروه مشترکی از کارشناسان وزارت نیرو و جهاد کشاورزی در سال ۱۳۹۸ تهیه و پس از امضای وزرای دستگاه‌های مذکور جهت اجرا به دستگاه‌های مربوطه ابلاغ گردید. با این وجود تجربیات موجود، چشم‌انداز روشنی را پیشروی ما قرار نداده است. در میزگردی با حضور مسئولین و کارشناسان این حوزه به بررسی وضعیت مدیریت مشارکتی آب زیرزمینی؛ انتظارات و واقعیت‌های آن در ایران پرداخته شده است.